

۲ ۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰



۲ ۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب محمد بن عبدالمطلب - ترجمه از محمد باقر...

مؤلف:
 مترجم:
 شماره قفسه: ۱۲۴۲۴

جمهوری اسلامی ایران
 وزارت کتاب
 ۸۹۹۲۴

۱۹۷۴

بازدید شد
 ۱۳۸۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

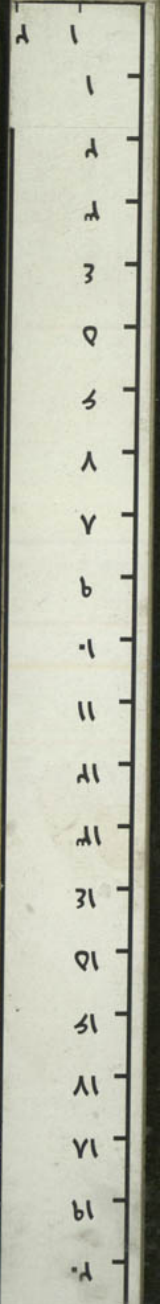
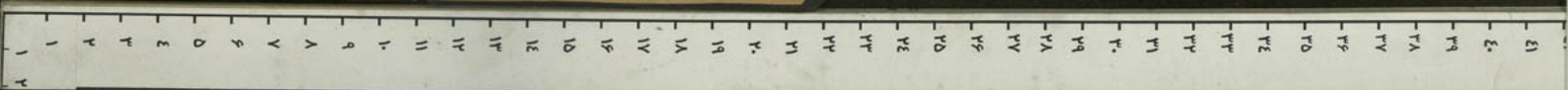
کتاب محمد بن عبدالمطلب - ترجمه از محمد باقر...

مؤلف:
 مترجم:
 شماره قفسه: ۱۲۴۲۴

جمهوری اسلامی ایران
 وزارت کتاب
 ۸۹۹۲۴

۱۹۷۴

بازدید شد
 ۱۳۸۷





۷

۱۴۴۴۹
۸۹۹۴۴

Handwritten text in Persian script, likely a list of names or titles. The text is written in a cursive style. Some words are underlined or separated by dots.

میرزا...
 میرزا...
 میرزا...
 میرزا...
 میرزا...
 میرزا...
 میرزا...
 میرزا...
 میرزا...

Blank page on the right side of the book.

است و کبریا بدگفتی اگر در حضور فارسی است و صیغه ذی اعوز بالله ص
 الشیطان الرجیم است و جایز است و قفسه از آن بیست و سه است و سوره آن با بعد
 خود از قرآن خلفه بسمله و خواه بر بسمله و اگر در حضور فارسی است
 آیت کفایت لایحه **باب** البسمله بدانکه بسمله الحمد الرحمن الرحیم کفایت
 در ابتداء هر سوره است و سوره قرآن نایب است مگر در سوره نوبه که در ابتدا
 بآیه بسمله بنا بر کفایت و اگر ابتدا بخیزد و یا بر بسمله یا بر بعضی از قرآن عظیم
 مخیر است اگر خواهد بگوید و اگر خواهد خواندند و در اجزای سوره بر این است
 است که نکوید در میان سوره چهارم و در مکه است بجز آن که ممنوع و
 سه جایز و صراطین یعنی بسوی بسمله یا آخر سوره ماضیه و اول سوره
 آنکه قطع طرفین قطع بر آخر سوره ماضیه و بر اول سوره آنکه و در بسمله
 یا اول سوره آنکه و این اول و آخره امکان است و در معنی آنست که بسمله
 را با آخر سوره ماضیه وصل کنند و وقف بر بسمله نماید و اگر اعوز بالله صل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه
 محمد وآله الطيبين الطاهرين وبعد جدين كذا بقدر حق جلا محمد
 صلوات الله عليهم اجمعين انهم ختمت مشيختهم بر فاضله و ضابطه چند از تجوید و
 تصحیح قرآن عظیم که جمع کرده شده با نامس بکر از سوره است یا عزیز است که بیستم
 چند است که هر که این سوره را مطالعه کند در فهم آورد از جمله که در آن پسند
 بداند بچشم و فزاده او از کسی این فاعله و نایب محبت از جمله و کفر بالله مستهزیه
 الاستغافه اعوز بالله کفایت در وقت تلاوت قرآن پیش از قراءت است

بسم الله الرحمن الرحيم

است و کبریا بدگفتی اگر در حضور فارسی است و صیغه ذی اعوز بالله ص
 الشیطان الرجیم است و جایز است و قفسه از آن بیست و سه است و سوره آن با بعد
 خود از قرآن خلفه بسمله و خواه بر بسمله و اگر در حضور فارسی است
 آیت کفایت لایحه **باب** البسمله بدانکه بسمله الحمد الرحمن الرحیم کفایت
 در ابتداء هر سوره است و سوره قرآن نایب است مگر در سوره نوبه که در ابتدا
 بآیه بسمله بنا بر کفایت و اگر ابتدا بخیزد و یا بر بسمله یا بر بعضی از قرآن عظیم
 مخیر است اگر خواهد بگوید و اگر خواهد خواندند و در اجزای سوره بر این است
 است که نکوید در میان سوره چهارم و در مکه است بجز آن که ممنوع و
 سه جایز و صراطین یعنی بسوی بسمله یا آخر سوره ماضیه و اول سوره
 آنکه قطع طرفین قطع بر آخر سوره ماضیه و بر اول سوره آنکه و در بسمله
 یا اول سوره آنکه و این اول و آخره امکان است و در معنی آنست که بسمله
 را با آخر سوره ماضیه وصل کنند و وقف بر بسمله نماید و اگر اعوز بالله صل

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه
 محمد وآله الطيبين الطاهرين وبعد جدين كذا بقدر حق جلا محمد
 صلوات الله عليهم اجمعين انهم ختمت مشيختهم بر فاضله و ضابطه چند از تجوید و
 تصحیح قرآن عظیم که جمع کرده شده با نامس بکر از سوره است یا عزیز است که بیستم
 چند است که هر که این سوره را مطالعه کند در فهم آورد از جمله که در آن پسند
 بداند بچشم و فزاده او از کسی این فاعله و نایب محبت از جمله و کفر بالله مستهزیه
 الاستغافه اعوز بالله کفایت در وقت تلاوت قرآن پیش از قراءت است

بسیار گوید این وجه چهار کاره را باشد **باب** المدد و الفقه مدانکه حرف
مد است الف که مسبق بفتح و او سکن که مسبق باشد
بضم چون ارفی و یوسا که مسبق باشد بکسر و چون قیر و اینها
حروف بی حرکت گویند هر گاه پیش از او و با هم باشد مثل ترا و
کیف استداد این حرف که بگذرد بکسر باشد و آنرا حرف فرآ
و ایله و غیره خوانند و مد اصلا و ذال نیز گویند و گاه تا کما استداد این
زبانه شود تا بجزیه چهار مقدار و پنج مقدار مد است بر سه وجه است
مذخر گویند و وقتی این زبانه متصور شود که سببی سدا شود و
باز در او آن سبب لفظی باشد یا معنوی و سبب لفظی دو جز است یکی
همزه دوم سکن اما همزه از وجهی بیرون نیست یا منصرف است بجز
مد در یک کلمه یا منفصل است اگر منصرف باشد فعل از آن نیست
که همزه سابق باشد با حرف مد پس اگر همزه سابق باشد مثل آدم

وادی

و ارفی و ایله که بجز مد است همزه غیر از قرین است بلکه این نوع مد از
منفرد است اما نافع است بر وایت و کس از طریق ازرق و اگر حرف سکن
باشد مثل جاو که و عن سو و هبت انرا منصرف واجب گویند و اگر
همزه از حرف مد باشد مثل ترا و ارفی و ارفی انرا منصرف است
مد منفصل خوانند و جایز نیز گویند اما همزه لاری نیز هر دو قسمند
تمام است مقلد از چهار الف و این نیز مد است و همزه است و همزه
حکم دارد حرف مد که از اشباع ضمه بکسر متولد شود در لفظ اگر چه
در خط صورت نداشته باشد مثل انرا الی الله و حیایره الف
ت و اگر سبب مد است که باشد فعل از آن نیست اگر سکن لازم باشد
باید پس اگر لازم بود همزه قرینه تفقید همزه آن مد شایع خواهد آن
سکن باشد مشروطه الضمیر و لا استین و انما حجه فی و الله خیر
و الله کریم و خواه مظهر باشد الایه و الهم و کاف و صاد و قاف

جدا ص
همزه لاری نیز هر دو قسمند
تمام است مقلد از چهار الف و این نیز مد است و همزه است و همزه
حکم دارد حرف مد که از اشباع ضمه بکسر متولد شود در لفظ اگر چه
در خط صورت نداشته باشد مثل انرا الی الله و حیایره الف
ت و اگر سبب مد است که باشد فعل از آن نیست اگر سکن لازم باشد
باید پس اگر لازم بود همزه قرینه تفقید همزه آن مد شایع خواهد آن
سکن باشد مشروطه الضمیر و لا استین و انما حجه فی و الله خیر
و الله کریم و خواه مظهر باشد الایه و الهم و کاف و صاد و قاف

و نون و در عین فایده مریم و کوراج و در بند مظهر مدعی مستوسط
 بود که در کماله فخر است بر زواجی که نیست آموذ و قصرش در این است
 اما طریقت عقیدت و سبب علم بر این نیست که لازم است که هرگز از
 حال سکون و سبب نشود و همچون سبب بند کوره در عالم آند اول عمران
 هرگاه وصل کنند هم را بیکدیگر جهلا آن هم از حال سکون بجای حرکت
 نخواهد آمد مغموح خواهد شد و سبب بند نماند پس مجموع فرآزاد
 آن چه در این است که بعضی در این کفر اند معتز نیست
 و التفاسم صلا بان بنا بد کرد و صلا نیست که اگر سبب بند غیر نشود
 از حدی خود و در روایه مد و قصر بنا بر الف عارض و غیب را آن
 پس اگر عارض را غیب را کنند قصر و اگر غیب بند مد پس توسط
 غرض بند و اگر سبب عارض بند آن در حال و فقه خواهد

بود مشغول بودم الذین و است تعین و یوفیونهم الموعود و سر سبب
 استجاب و کشند بدان العقب همه قرار که در این باشد مد مطلق است
 توسط و قصر طول اول بعد از آن قصر و اگر قصر این بنده مشغول حرف
 و ترون و در آن العین و اکنیدان همین در این باشد اما در آن
 یونیه امر بیکس بنده قصر اول پس توسط پس طول بگرداند بعد از
 ف لاین همزه بند شد شیخ و سبب که منع کس در بعضی گفته
 اند که اگر سبب لازم مد نام بند مد آن زیاد باشد بر مظهر پس بر این قول
 در آلم مد لام بر هم از بند باشد در ریک و القرآن و نون و الفم نزد مد
 غم مد بر سبب که باشد و بر او بر نهند که نفا و است باین ای لاین نیست و الکلام
 حاصل آنکه مد بر قسمت لازم و واجب و غیر اما لازم است که سبب
 در سبب سبب و در وی نفا و نیست مبد فرایکه همه را یک قدر باشد
 و واجب نیست که سبب در همه موقوف باشد متصل که در در یک سبب

وچنانچه این باشد که کسب با هم ترا منقسمند باید که یک یا چند از آنها
کسب معنوی یا دریا را مبالغه است آنچه در کلام باشد که لا جرم و لا ریب
در کلامی که در فراهه حمزه از بعضی طرف از این جهت مد تعظیم
در کلامی که فاصران منقسمند با هم در بار مد آن در خاست
مگر در مد تعظیم از حصر بر وایت قص منقسمند و آن در طریق طریقه
تبر نیست **باب** الادغام بدانکه ادغام هر دو قسمت کسب و حصر اما کسب
است که حرف مدغم متحرک باشد و آنرا سکن کنند در مدغم غیر درج
کنند **حرف** و عام لا از این قسم که کسب سکن تا کتبه و لا تا سنا
و در نای البته شام با ادغام بسیار و آن هم منقسمند است و دلالت کند
بر آنکه حرف مدغم مضموم بوده و اکثر این ادغام ممکن نبود اگر چه از
لاک روم میکند از اینرا آنکه زخم یک سیم نعلق در ادغام این به بحر
آه ادغام صغیر است که حرف مدغم سکن باشد و آنرا در مدغم غیر درج

این باشد که اگر در این کلام
در بار سب و لا جرم و لا ریب
در کلامی که در فراهه حمزه
از بعضی طرف از این جهت
مد تعظیم در کلامی که
فاصران منقسمند با هم
در بار مد آن در خاست
مگر در مد تعظیم از حصر
بر وایت قص منقسمند
و آن در طریق طریقه
تبر نیست

ند

کنند و در هر دو قسم باید که سب یک رفوعه رفیع شود و توقعی باشد
و این ادغام صغیر هر دو قسم است اول آنکه همه قرآتتق باشند بر آنرا خست
فصلا واقع شود و آن ادغام ذال زاید بود در زال مانند آنکه از این است
و از ظلموه و در ال قدر در ال تا مانند قد زخوه و قد نبهتین و غناه
مانند س که در ال طار مانند آن شد کانت تا نیمه و آن غلقت
و عوا الله و قانت طایفه و لام هر دو در قدر لام را مانند قلموه
و قلایه یونیک و بجز یکیم و مکرر و همچنین ادغام واجب است
با اتفاق فراهه که در مشرب برسد و اول سکن باشد خواه در یک کلمه
خلف در هر کلمه مشرب یکیم و یو جهره و فاضیه پیه در کتبه بخار
نهم باشد آنکه اول حرف تین باشد مثل آمنوه و عکله و فی یوسف
که ادغام نشاید کرد و اگر حرف لاین باشد هم ادغام واجب است مثل
عصوا و خانوه و او و نصوه و مشابه این در قرآن نباهه

از کلام عرس است که بگویند **در رانیده بمکتوب** هم می رود همیشه
اظهار و از غم و اندک علی **قسم** از ادغام و اظهار است که نزر
فرا اختلاف است در ادغام و اظهار آن سخن است **فصل اول** ذال
از **در** ذال **قسم** تا زنا نیست ساکنه **جهنم** لام هم از **در** **قسم** و حرف
قریب می زودها اما ذال از هرگاه بیرون ترسد که آن توج و دوران
و سر و مشر و مشر و مشر مانده و **لقد جعلت** و **لقد ذر ان** و **لقد**
زینة و **وقد سيع الله** و **وقد شعفسها** و **لقد صرفنا** و **وقد**
صنر و **لقد ظلمنا** اما تا زنا نیست ساکنه نیز در مشر و حرف ادغام شده
ش و ج و ز و بس و ص و ط را مثل کذب نمود و **وجبت** جوفونها و
جت زدن آنها و **انبت** سبغ و **صحت** حد و زراعت و **وكانت**
ظلمة اما لام هم از زنا می فرودت و بجز از این لفظ نیست نزر و تو
ن هم زدن که نزر و هم زدن **فيمون** و **لام** بل نزر و هفت حرف هم نشود

ت و ز و س و ض و ط و ظ و ن بل تا ن ز و ن و ن ز و ن ز و ن و ن ز و ن ز و ن
و ن ز و ن ز و ن ز و ن ز و ن ز و ن ز و ن ز و ن ز و ن ز و ن ز و ن ز و ن
چهار نفس غیر از اظهار ندارد **فصل** ف و حرفت مختارها و آن
مختار در بغه حرف **ا** با **ا** که که بفار و آن در پنج موضع
یعنی **سرف** و **ان تعجب** و **فجب** و **وقال انه يب** و **وقال فاذمبت**
فاية و **للمبت فاذمبتك** **ب** بعد از **ب** است در آخر البقره
بقراءة غیر عامه و این **ع** از **ک** معناه **ع** مخفف **هم الارض**
ا است که نزر لام و **اصبر** **حکم** **ر** است و **يقفر** **نک** و **ومن يقفر**
ذالك هر جا که باشد **ه** به **ذ** ثواب در هر موضع **ا** یکم است در اینک
فنبت شما در **طه** **عذت** در غافر و **ذ** **ا** ذال است که بتار
سه مشر **خذتم** و **اخذت** و **واخذت** و **واخذتم** **ا** **الذنت**
والذنت **ا** او **شتمو** **ه** هر موضع **ه** که **محص** **و** **کر** **ه**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْقَلَمِ أَنْ يَبْلُغَ نَبَأَهُ

ازین جمله به روایت علم ادغام در لغت النون است گفته و النون

بدرنگ نون است که در لغت نون است اظهار و ادغام و قلب

و انما اما اظهار و قلب است که بمعرف خلق رسد و آن سخن است ادغام

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

جری و انما و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

فبیت یؤمنون و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و علیکم و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

است بنابر آنکه که اگر تا ملنگند و کت همزه منقول شود مشر

فراست و ریش و نون نزله غین و ضا محقر شود مشر فراه ابو جعفر

و کیتی از نافع اما ادغام کاسر پند که به حروف ی و م و ن

و ن

بدرنگ نون است که در لغت نون است اظهار و ادغام و قلب
و انما اما اظهار و قلب است که بمعرف خلق رسد و آن سخن است ادغام
و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و
جری و انما و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و
فبیت یؤمنون و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و
و علیکم و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و
و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و ان یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

بدرنگ نون است که در لغت نون است اظهار و ادغام و قلب
و انما اما اظهار و قلب است که بمعرف خلق رسد و آن سخن است ادغام
و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و
جری و انما و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و
فبیت یؤمنون و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و
و علیکم و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و
و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و من یأمن و

بچه رو قلب بچم از آن جهت است که صمیم ملاحتی نوشت در نموده
 و من را که با است در راجح ما افتاد از نز و حرف پانزده کاتب
 خلاف است و است حج در از من شش ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص ص
 و من تاب و حیات تجرد و طس و نلک ۳ منشوراً و من عریق و
 قولا نقیلاً و آنجینا و من جاب و خلقاً جدیداً ۴ انزل د آ
 و من رابیه و کاسار هاقا ۵ و انزل تر تهمة و من نال الله
 و نبوت ذی مبعیبه ۶ من زوال وضعیلاً زلفاً
 و انشرنا و من منى و غفور و شکور ۷
 الا لیسان من سوره و رجلا سماً ۸ الا تضار و ان صد
 که تجرا لک صفر ۱۰ منضوداً بمن وصل و کلا ضربنا ۱۱
 فانطلقا و من طین معبداً علیها ۱۲ انظر ذی و من ظهیر و ظللاً
 لا ظیلاً ۱۳ فانقلو من فضله خالیاً فیها ۱۴ انقلبوا من

فردی

قرآن و سمیع و قریب و مکشوف المکسر و من کتاب کریم و علم
 افتخار در و وف است که نون کن و نمونین نسبت بجز و وف نه چنان بعدند
 لک و وف صق نا ظهرا و واجب پنجاه در قرین در و وف غیر مویز تا اد
 غام توان کرد پس حاکم است هر روز در این حرف می بین اظهار ادغام
 باشد و آن افتخاست و غنه در و وف افتخاست لازم باشد و مخرج نون و نمونین
 هر روز از غیر شومت و سنا در این ظاهر نیست و افتخار بقدر قرب و بعد باشد
 پس هر روز در این است به افتخار باشد و فرق می آید و ادغام است
 در ادغام نشد به دست در افتخاست مال از غنه ص و انظر و انظر
باب الراء بدانکه هر که مضوم باشد بهضوم آنرا تفسیر باید کرد
 خواه در اول کلمه و خواه در وسط و خواه در آخر مثل زرقنا بم و زرقنا مکرر
 فواء و نصر و اه و لا اصغر و لا اکبر و در نیز قسم اجز در حالت
 و صد تفسیر است و کفته شود در آنجا بلیت الله تعالی و اگر مکرر باشد

[Handwritten scribbles in green and blue ink on the left margin of the right page.]

[Handwritten notes in black ink on the left margin of the right page.]

ترقیق باید کرد البتة فخله در اول و خواه در وسط و خواه در آخر کلمه مثل
 فیه و نوت و بالنته و در قسم اخیر در حالت وقف تفصیلاست گفته شد
 و اگر سکن بود نظر بقصدش کنند اگر فقه یا فحمة باشد تفحیم کنند چنانچه
 جمع و کسر سینه و او کمر و داغ و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر
 اگر پیش از آن کسره باشد بین آن کسره لایمیت یا عارض
 پس اگر لایمیت باشد مثل زید و فرعون و کسرت زید و اولی
 ذبیه ترقیق باید کرد البتة مگر آنکه بعد از و روق با ط یا ه
 مثل فرقیق و قسطنطین و مرص و و کسرت فرقیق در وجه
 باشد تفحیم از جهت فاف و ترقیق از جهت کسرت است
 و اگر آن کسره عارض باشد مثل ارجعوا و ارجعوا
 تفحیم باید نمود و کسره عارض است که در بعضی احوال
 موجود شود در حالت استماله الف و صد کسره مشوه

۱۱۱

و اگر با قبله تصدیر خال الف بیفتد کسره یا نند و چنانچه اگر کسره از کلمه
 واجد باشند در آنجا بولاه الله را تعلق تفحیم باید نمود و اگر وقف کسره شود
 طرفه نظر با قبله است که اگر سکن باشد یا کسره البتة ترقیق باید کرد خواه
 لافحوق باشد خواه مضموم و خواه مکسور باشد لاضمیر و تا کسرت الطاک و
 خیار کسره و غیر المعصوب و غیره خیار و کسرت المقایم و کسرت مدبره
 علی المقنن و یصطی و اگر سینه کسره را عواسکن واقع شود همچنان ترقیق
 باید کرد مثل کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت
 مضر تفحیم است و کسرت ترقیق در وجه هر دو نظر بود مگر در آنکه و کسرت
 اما نظر بصل است که در هر وجه در حالت وصل لغت است و کسرت و کسرت
 سینه نظر بصل و در قطر چوین لا و وصل هر فن در وقف نیز ترقیق
 سینه نظر بصل و کسرت است که اصل در تفحیم است البتة سب
 چیزی چند که عارض او مشوه ترقیقش کرده اند و کسرت و کسرت

منه بی بر نفی است چنانکه صاحب این فرقی تمایز است بیر تا بیوا و تر تا بیوا
 نحوه آنند و نیز گفته حرف استعلا که ص و ط و ب که اند که مینماید که هر دو را
 واقع شده اند و آن نیز اصل است در علت نفی بر آن است و در مثل آنچرا
 مضموم باشد اگر وقف بودم کنند حکم وصل در این نفی با سیر کرد
 مگر از مذمت است و وقف ششم حکم وقف بجان دارد و اگر را مکسور
 باشد و پیش از در مضموم یا مفتوح مثل عنه سری وقی الحریر و بشیر و
 اگر وقف بجان کنند نفی باید کرد و اگر بر دم کنند نیز تریق در کلمه
 سیم درش را در وقف بجان نیز تریق باشد و اگر پیش از رای
 مکسور الف باشد مثل کتاب الامر از من انفصار ب س وقف بجان
 کنند نفی باید کرد و اگر بر دم کنند تریق و از برای این که این الف
 را اما که در همه صیغ تریق است الله اعلم بالصواب باب الوقف
عنه اواخر الکلمه بلان وقف الله تعا که بر آن وقف کنند

بسم نوع

بسم نوع

بسم نوع وقف نوان کرد / با سکا نه اصل وقف نیست ۲ رو
 م و آن اظهار کردن بعضی از حرکت موقوف عید است با و از نرم چنانکه
 اگر کسی نزد یک باشد بشنود اگر چه اعل باشد و این فاعله در مضموم
 در فروع و مجرور و مکسور است ۳ اشام و آن هم شقیان است بعد
 از امکان و فیر آواز بکلمه بجز حرکت لب شنبه از جمله آنرا مگر
 نیاید و شام هر قسمت ۱ خلط حرکت سبکت چنانکه قبل و
 غنض و جویی ۲ خلط حرف کبر ف چنانکه الصراط و صراط لا یبرا
 می ایسز و شاره بعضو همی که از شتعی است شاره ب سبکت تا
 معلوم شود که حرکت این حرف صفت است و شام در مرفوع و مضموم روا
 است خاص در منصوب و مفتوح و در مکسور و مجرور یکدم چنانکه
 در باب مذکور گذشت که اگر قبل از سکون و فقی حرف مدولین
 باشد طول و تکرار و قصرها نیز باشد پس اگر حرف موقوف علیه

در وصل مفتوح باشد یا منصوب مثل کیف و فلاخوت و العین و ان
 فرعون و جبر و انما الذین و یعرف و حتی یقول ان کان و انما
 سه وجه چیز است در مد طول و کله و قهر و اگر کسی در شب یا بچه در شب
 تابان و بالغان و یا قوم الی الخیر ان یبغی ان یغنی و قد هدان و من الا
 نقل چهار وجه چیز است مد طول و قهر بکانه و قهر بارم و اگر مضموم باشد
 یا مرفوع مشرف و بیدار الی قول فرعون و الله یقول مفتوح وجه چیز
 است مد طول و قهر بکانه و همین سه وجه چیز است ششام و قهر
 و اگر پیش از سو قوف علیه حرف مد این نباشد مانند ضرب و ان یضرب
 در دو غله و مز قیل و مز بعد و یا امر و الامر و اف و مز الامر و الامر
 در هر چه مفتوح یا منصوب باشد یا اسکان و در مکس و مجور و اسکان
 و در مضموم و مرفوع اسکان و در م و شام و در در تا نیست که در
 وصل باشد و وقف بر آن بهماکت در م و شام جایز نیست

بمجان

بمجان جایز نیست این جور حرکت عدضه و ان جو قست
 انکه از جمله القاسم کتیب باشد قاتل فرج و لم یکن الذین و اشتروا
 القتل لانه و انزل الناس ۳ حرکت منقوله مثل قل اوج و امر استبرق
 و قراده و شس در جمع نیز نوزدان که بضم می است و صل می کند مثل
 این کسر روم و شام نیمه رود و در تا نیست که در مصحف عثمانی مد طول
 شده شده نیز نوزدان که وقف است کن در م و شام جایز باشد در را ضمیر
 الب است یک جور از روم و شام مطلقا یعنی در صورت چند جایز باشد
 خول هر دو در صورت چند متع و مجموع از ۹ صورت بیرون نیست از
 بهر آنکه پیش از را ضمیر یک کن باشد یا نمی که باشد آن حرکت یا
 ضمیر باشد یا نمی یک کسه و اگر اسکن باشد یا صمیم باشد یا غیر صمیم و فتح یا
 الف شش یا او مد را مد نیستی یا با مد می یا نیستی مثل که و غیر ضمیر و
 یعلمه و امره و یا مره و کومینه و عننه و اجنبیه و مداده و مقلوع و ضربوه

و مشهوره و نیز مشهوره و نیز مشهوره و این بدترین مذهب تفصیل است که اگر
 پیش از این مضمون باشد یک صیغ با الف لام و هم در آن جایز باشد و در
 صورت دیگر **باب** در مجامع و حروف و صفات و ذکر چند حرف
 که لازم است تجوید آن بعد از آوردن یعنی خالص کردن آن بعد از خروج
 که در هر مجرای یاد در صفت شریک باشند بد آنکه هر حرف را از حروف
 قرآن واجبست که تعلیل در حالت ادوی در یکبارند از غیر صبی
 و صفتی که بویز سبب باشد و نقصان در آن پیدا و زند که چسبند از
 صورت و هفت صفت بود و از صیغها خود و نیز بل شده و این در نزد علماء
 آن فن از کرامت و قیاس بجز لا اعراب است که چون در کلمات آن متغیر شود
 معانی آن متغیر شود و گفته اند که کلمه در قرآن هر وقت جلی صفتی
 یعنی آنکه لا و پنهان اما جلی کلمه اعراب است و غیر تر که حقوق حروف
 در ادای چنانکه روایت کنند شیخ صفت است و ابو عمر را باستان از شیخ

بلکه که در حروف و صفت
 حقیقت و در آن است
 از آن
 و کلام تا در
 بیان هر حرف
 مقوله
 و سوره و اعراب است

خود

آنچه در نظر که مشهور است با بر یک نشانی که او گفت که شیخ جی از علامه
 خود را حکم باز سپید است و تلفظ بقول قطره را در مانند آن از برای
 بلکه بعضی از ایشان در تلفظ آن میم را بنون بدل میکردند و غننه بنون
 و میم چسبید یک شبیه میشود کسی که عارضه ف بینند کم تواند
 فرق بینها کردن مانند آب و کوه و کنتیم بیه و موزیک است بین
 الکتا و ارسکنا و زینکنا و زینکنا است و در ارسکنا و زینکنا لام
 انصاف ضمیر که آن نون و الف است این نیز تجرید بودند از برای
 آنکه اصل آن زین بود و ارسکال و زینل و چون بعضی متصل شدند
 لام الفعل سکن و الف الآن و ارسکال بابق و سکنین ببقند
 پس در آن آن زین نمونز بخش خود رسید از غم واجب بود چنان
 نکر در لغت و امع و لیکن در ارسکال و زینل چون لام و نون
 مختلف بودند سکون لام عارض بود مظهر مانند نون و جعدنا

وَقَدْ نَزَّ وَبَدَأَتْ لَيْسَ بِنَابِ عَرَبٍ خُرُوجِ سِتِّ بِنَانٍ چنده از الف
ظفر آنکه کیفیت ادای آن و تخریج و فرکان کلمه که نسبت بدانان از
ممانعت و بیانات و مغایرت با یکدیگر و یکسان برترتیب حروف تا بحر تا غیر افغانیه
باشند و از یکدیگر بهاره مند کسره است **الف** و ما و لایمان کنیم مخارج آن
و صفات آن بکنیم پس کیفیت تلاوت و ادای حرف عند الترتیب **الف** عدد من
یح حروف مختلفه فیه است و صحیح و مختارند از آنکه ما و متقدمان مثل خلیل
ابن احمد و سبکی ابن ابراهیم و ابوالقاسم بن مند و ابوالحسن بن شیخ افند
است این وجهها است در خستیار و ابوعلم ابن سبک تصنیف کرده است
در مخارج حروف و صفات همان وجه کفره یعنی افند مخرج گرفته اند و سبکی
از نکته و فراتر نهند که کشنده مخرج است و مخرج حروف جوفه آن الف
و دوا و یای مدینه است که حاکم کرده اند الفظا انما قصار حلق گرفتند
دوا و یای مدینه را از مخارج شکر کنان و قنطرب و **حرف** و این در یکه
بر نهند

بر نهند که مخارج حروف چهارده است و مخرج نیز اولام در لایمانی گرفته اند
و خیار نیز ماقول اول است از بهر آنکه عند الاضطرار ظاهر است و مخرج مخرج مو
صعیت که حروف از آنجا بر روی آید و تحقیق گفته اند که چون خواهی که
مخرج حروفی بهمانند باید که تلفظ کنی بهمه و وصلی و بعد از آن اینان نمایان
فیه که مخرجش خواهی دانست در حالتی که کن باشد چنانچه در مثال ظاهر است
چون چنان که در البتة آن حرف موضع از لب یا دانه و زبیر و صق و غیره که
قرار باید مخرج در بود **مخرج اول** حرف است از بهر ای الف و او مدته در یای
مدتر یعنی دوا و یای که کشند و پیش از آنکه آید که کشند و پیش از آنکه کشند
شده او دینا و این هر سه را حرف مدولان خوانند و بهو و حروف نیز که کشند و
سبب سینه اینها بهو اول و حروف است که انقطع مخرج ایشان حروف است و ایشان
مجرد از صوت اند و زبیر از ایشان هر سه موضع از اجزای دانه و یای در نیست
مخرج دوم اقصی حلق است از بهر آنکه همه و با افتلافت در آنکه هر و بیکی

مترتبه اند یا متره اولست **مخرج سیم** و کلاً خلق است از برابر علی و حار علی
 اختلاف است در آنکه مقدم است یا علی **مخرج چهارم** اول خلق است یعنی نزد
 یک متره بدان از برابر علی و حار علی که گذشت و این متره را وف حقوق
 میخوانند این متره را **مخرج پنجم** اقصی است فصل خلق با یکدیگر
 بر او است از فتنه بالا از برابر طرف **مخرج ششم** فروتر که بر متره بی که در
 فتنه کور شده از برابر حار علی و حار علی که بر متره بی که در فتنه
 کور شده است که متره بی که در فتنه کور شده است و این متره را **مخرج هفتم** وسط
 است می در حدی که بالا از برابر حار علی و حار علی که بر متره بی که در فتنه
 کور شده است که متره بی که در فتنه کور شده است و این متره را **مخرج هشتم** اول
 کنه است که در فتنه کور شده است که متره بی که در فتنه کور شده است و این متره را
مخرج نهم است که در فتنه کور شده است که متره بی که در فتنه کور شده است و این متره را
مخرج دهم است که در فتنه کور شده است که متره بی که در فتنه کور شده است و این متره را

بسیار زین از برابر الام چنانکه شمل شده برضا حکم تا بار بعدی فتنه در بالا
 طرف **مخرج دهم** میان طرف سیم و ششم با لاف و ترک از **مخرج لام** از
 برابر اولست **مخرج یازدهم** فریب بر **مخرج نوزدهم** از برابر است در پشت زین
 داخلتر **مخرج دوازدهم** از کت طرف سیم و هفتم تا یا علی با بعضی بیخود
 ندانند را از پیش چسب برابر اطراف و ال مملکتان و تا منقوط او این هر
 سر را فطوره گویند و قطع مکن بنعقد تا **مخرج سیزدهم** از فو
 ق طرف سیم و اطراف فتنه یا علی است از برابر اطراف و ال فتنه و ششم
 است و این هر طرف را شور گویند و در کت بر ندانند است **مخرج چهارم**
دوم از میان طرف سیم برابر رضا حکم و ناب زین برین از طرف است
 مخرج صادر و برین و از منقوط او این هر طرف را **مخرج سیزدهم** یعنی از برابر سیم
 سر زین و این هر طرف را **مخرج بیست و دوم** باطن لب زین برین و اطراف
 فتنه یا علی مخرج است و از هر طرف لب مخرج و او **مخرج بیست و دوم**

بلکه در اقصای کت با باره
 است که از آنجا گویند
 از جانب اولی
 متره بی که در فتنه
 کور شده است
 این متره را
مخرج هفتم
 وسط است
 می در حدی که
 بالا از برابر
 حار علی و حار
 علی که بر متره
 بی که در فتنه
 کور شده است
 که متره بی که
 در فتنه کور
 شده است و این
 متره را **مخرج
 هشتم** اول
 کنه است که
 در فتنه کور
 شده است که
 متره بی که
 در فتنه کور
 شده است و این
 متره را
مخرج نهم
 است که در
 فتنه کور
 شده است که
 متره بی که
 در فتنه کور
 شده است و این
 متره را
مخرج دهم
 است که در
 فتنه کور
 شده است که
 متره بی که
 در فتنه کور
 شده است و این
 متره را

بسیار زین

باعن لبب الاخر من باب الازب و الی الخرج هم این قدر است که شقیان در مظهر
 تلفظ هم و با مطبق میشود در و او فانه و این چه را و حرف الف که گویند شخصی
 مذکور است بموضع خروج حرفه که در شقیان است **مخرج مظهر** هم خیشم است و آن از برای
 غنچه است و غنچه در نوز و بیست کتاب است که در آن که مخفی بنام با نام چه درین
 مخرج است این مخرج و حرف از مخرج ال از کمال میشود **مخرج** فیر قول صواب است
 و بیست و از آن سخن که گفت است که مخرج نوز ساکن از مخرج متحرک است
 نوز ساکن است که مظهر ششم در مخرج و الف اعم بصوابه و این صورت از
 تقریر است که الف مولانا جلال الدین استرا با است که بر طایفه این گونه است



فصل

فصل فی صفات الحروف به آن ابداً که التبعه که بعضی ازین حرفها
 حرفی چند است که صحیح است فراه بان از آنچه همزه فایه این است یعنی تسهیل
 کرده شد و کالافینکالو او و یا کابیر و این حرف همزه مخفی است و بعضی دیگر
 از آن الف مخفی است که فرعون از الف نسبت به بعضی صد شده اند یعنی شام
 کرده بنا بر آن فرعون است از صراف الصیبه بنا بر الف و بعضی از آن لام مخفی است که فر
 عت از زرقه و آن از اسم الله باشد در حالیکه مسبق بود با فیه مثل قال الله و
 سلم الله و در آنچه روایت صحیح است از شریف بعد از حروف مطبوعه مثل و طلا
 ق و ظلام **اه صفت موقوف** بعضی از آن مجرور و اند و است این نیز هموس اند و
 بعضی از صفات ضعف است و جبر از صفات قوه و جمله همواره و است مجتمع این
سکت و مخفی و معنی همس او از نوز است چه هر گاه را اسکن که هر
 نفس بر آن جاری شد پس بسبب ضعف اعنی دان حرف هموس باشد و در بعضی
 ظاهر میشود و این حرف و نه گانه از آن قسبیل اند و هر گاه که حرف ساکن از

بعضی

جهت قوه انما در هر دو برابر قوتند که آنرا مجهول در قوت مثل باشد
 و حرف قوه که پس از این در صفت را چه در هر دو خوانند و بعضی دیگر
 از این حرف خوانند و ضد این که ضد این باشند و میزبان هر دو متکلف بودند
 شد به این جهت و دانند که یکی در کمال **احد قطب بکت** یعنی شدت
 استماع صوت است از این حرف و از صفت قوه است و متواظبان شود
 خاوه پنج قوت مجتمع در این حرف که **تفریح** و این حرف پنجگان از نوع از خود است
 و نوع از شدت یعنی بران صوت و در بیان معنی که گاه سکین کمتر این
 حرف بعد از همه از مضموع و مخارج خود میزند و حکم میکند که در بیان
 این حرف از زبان خود در این حرف و باین سبب صوت در این حرف جاری میشود
 مثل آنکه در بیان صوت جاری میشود که در این حرف و در بیان این حرف
 جاری میشود و در سلام از جهت آنکه حرف در این حرف و میماند این حرف از مخارج
 عنده امران از صوت در آن جاری میشود و باین سبب همه حرف هم که در آن

ناکاف

ناکاف نشود مانند که در هر دو حرفه بی اندک از حرف و قطب در هر دو به سوره شریفه
 نشانی از قطب و سبق و ادراج و در پیش نزه و حرفه فالتی است و
 حرف و در هر دو در هر دو حرف و در هر دو حرف و در هر دو حرف و بعضی از
 حرف و مستفید اند و ضد این که مستفید است که از صفت قوت است
 آن است که **تفویض** و در هر دو حرف و در هر دو حرف و در هر دو حرف و
 است که تلفظ این از زبان میل به اکتان و چهار حرف از اینها با وجود آنکه
 اطباق نیز از در این حرف و در هر دو حرف و در هر دو حرف و در هر دو حرف
 همی که بعضی مستفید است یا است پس است و حرف دیگر مستفید است و بعضی دیگر
 از حرف منفی اند و ضد این که منطقه و انطباق از صفت قوت است و وجود
 حرف معنی و معنی مطابق بر هم نهادن است و از این جهت است که در
 تلفظ با این حرف بر چندین باره میشود و در هر حرف این که منفی اند و بعضی
 در هر دو حرف و بعضی دیگر از حرف مصدق اند و ضد این که تلفظ

متصرفه آن نشود و فتنه جمع در **موقف** سه از طرف ساد و سه از طرف ثقیل
در کلام عرب یافت نشود و کلام بی پایه و بالاتر که بنبر او نام از صفت متقل باشد
یعنی ضامن آنکه نماند باقی بماند از ایشان نماند که بر آنکه یکی از
مراقب در آن پنجه این ده صفت که مذکور شد خدا بیکدیگر انداخته و خدا را
گنجینه **اتصاف** متعدده غیر متضاده با هم جمع توانستند مثل
بگروه و شصت و در خود و همگوش خود و همگوش شده و در و صبر را نه
کن و در **و در و فتنه** هم اند مجموع از و کلمه **قطب** **جد** بعضی همزه لا با
بنها کرده اند از برای جزر شدت که دارد اما جمهور آنرا صلح کرده اند از
تجدیدت اعلام کرده اند حاصل میشود این و در آنرا کلمه تلفظ
کونند که چیزی است که چند در وقت ضعف یا بیش از ده مرتبه بیشتر غیر تلفظ
میشود بطور صوتی که همیشگی است و این را در آن صوت در حال سکون
ظا هرگز است از حالت حرکت دست قرآن اگر ما نبرند که قتل می صورت

بوقف

بوقف بنابر آن که در عبارت مقدمان آمده اند که قتل در بین و در حرکات
وقف ظاهر است و کما حقان برده اند که ملائمت با بنویسند و در حالت
حالت وقف و اما آنکه ملائمت است ام از آنکه در وقف با در صورت از برای
انکه مقدمان سبب راطلاق کرده اند و قتل با سکون و شکر است و آنرا خوانند
ساخته اند آنکه قتل در وقت عرف یعنی ضد و الاظر است و آنکه نماند اند که
فتنه حرکت است نه چنان است بیک خلیف گفته که قتل صیارت و قتل شدت است
و دلیل آنکه مخصوص صوت نیست آنکه است در شیخ ابوالحسن شریف بن الام
ابو عبد الله که در شیخ در کتاب تجوید خود که است با بنها به الاقان گفته است
بعد از آنکه در وقت قتل یعنی که اینها مشهور شده است همچون بار آنرا که
همچون **الجدید** و در حال مدون و قاف و خلقا و طوا و اطوار و مستطرف مشهور است
با و که **بیت** و وجهیم **بجز** و در حال **لقد** و قاف **مزیل** قاف **وفا** و لا **نظف** و
موقف سه اند هواییه که مذکور شد و اکنون این را الف است و هم

بر آنست که فحوا الف است و ضممه آنرا و کسره آنرا پس برین فعل حروف
قبیل از حروف پیشتر و حروف خفیفه چهارند و حروف مدینه هفت است که
بر است و در هر یک از آنها تفاوتی در تلفظ و نحوه بیان است و در حروف مدینه
بهره و کسره و جسته است و **حروف یای** نیز همین اند که در حروف قبیل از حروف
پیشتر که در حروف مدینه و حروف خفیفه است و در حروف مدینه که در حروف
بر است و صوت شدت در حروف دارد و هر آنرا از کسره و جسته فاعله است
و معنی آنرا فحوا است که به سبب سیر اینست که با کسره است که اینست که هر دو از حروف
خود متوقفند اما در حروف یای که **حروف ضمه** و **حروف مدینه** و **حروف یای** که
غنان گویند از جهت آنکه در اینها اول حرکت متصل پیشتر و حروف تفتیشی
است با اتفاق از جهت آنکه در هر یک از حروف یای ظاهر میشود در بعضی از صفت که آن
رفعه است فشو و ظهور تمام دارد تا غایب که متصل پیشتر و حروف ضمه و حروف
بعضی فایز نیستند است و در حروف ضمه و حروف یای که متصل

باشند

باشند و در حروف یای و حروف ضمه و حروف مدینه که در حروف قبیل از حروف
ضاد است از جهت آنکه در حروف مدینه و حروف خفیفه است و در حروف مدینه
بسیار در حروف یای که در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
حروف یای که در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
حروف یای که در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
است و در حروف یای که در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
بجای آنکه در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
از آنکه هر دو در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
و شدت است و در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
بست و حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
حرف و حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
حرف و حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه

حروف یای و حروف ضمه و حروف مدینه که در حروف قبیل از حروف
ضاد است از جهت آنکه در حروف مدینه و حروف خفیفه است و در حروف مدینه
بسیار در حروف یای که در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
حروف یای که در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
حروف یای که در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
است و در حروف یای که در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
بجای آنکه در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
از آنکه هر دو در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
و شدت است و در حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
بست و حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه
حرف و حروف یای و حروف مدینه است و در حروف مدینه

الف طه غایت تر باشد و اخذ این نوع غایت است **سوم** است که در این نوع غایت است
 و باید که بحکم اطرطی که سواکن و نوالید و وفان کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
 و باید که در این نوع غایت است **چهارم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **پنجم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **ششم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **هفتم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **هشتم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **نهم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **دهم** است که در این نوع غایت است

این سعود

این سعود و لایحه برین دارد **اول** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **دوم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **سوم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **چهارم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **پنجم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **ششم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **هفتم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **هشتم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **نهم** است که در این نوع غایت است
 و باید که در این نوع غایت است **دهم** است که در این نوع غایت است

در حدیث است که هر که در راه خدا بر او کفر کند آن کس سلف
 رحمت است و هر که در راه خدا بر او ایمان آورد آن کس سلف
 باقی است و هر که در راه خدا بر او کفر کند آن کس سلف
 ان و کلمه صحت دارد و این معنی است این بجان و این معبود دارد شده و سلف
 می طرد از ایشان در امور که یکی از ایشان سوره البقره در نماز خوانده و سلف
 بقره و آل عمران رکوع هر دو را برود گفت آنکه البقره تنها خوانده اول
 است و از اینجمله بسیار از علماء سلف در نماز شب یک یا دو رکعت میکردند
 و گفته اند که هر که در نماز شب رسول صلی الله علیه و آله را در پیش خود
 مانده و نیک گفته که شوا بفرموده ترمذی و دیگران است و در آن فریغ تر و شای
 کثره و آه و غم که ششم پس **اول** به چه رکعت که صدقه کند بجز هر عظیم
 یا از آن کند بنده بفرموده قیمت **دوم** مثل کسیت که صدقه کند بعد از
 از هم و این را اگر از آن کند بنده کان سوره که قیمت و حق آنست که در فضل

سجده است

مستحب است با قطع نظر از تشریح هر چه از آنکه بخواند معنی قرآن کند **اول**
 بر ترمذی و دیگران در فرموده است که هر که در راه خدا بر او کفر کند آن کس سلف
 باقی است و هر که در راه خدا بر او کفر کند آن کس سلف
 ان و کلمه صحت دارد و این معنی است این بجان و این معبود دارد شده و سلف
 می طرد از ایشان در امور که یکی از ایشان سوره البقره در نماز خوانده و سلف
 بقره و آل عمران رکوع هر دو را برود گفت آنکه البقره تنها خوانده اول
 است و از اینجمله بسیار از علماء سلف در نماز شب یک یا دو رکعت میکردند
 و گفته اند که هر که در نماز شب رسول صلی الله علیه و آله را در پیش خود
 مانده و نیک گفته که شوا بفرموده ترمذی و دیگران است و در آن فریغ تر و شای
 کثره و آه و غم که ششم پس **اول** به چه رکعت که صدقه کند بجز هر عظیم
 یا از آن کند بنده بفرموده قیمت **دوم** مثل کسیت که صدقه کند بعد از
 از هم و این را اگر از آن کند بنده کان سوره که قیمت و حق آنست که در فضل

سجده است

و از آن عدول نماید لفظی که در حقش از جمله تعارض است استقلال
 بر او استوار است و محاذی بر او ف محض و ف محض که در آن از جمیع علی
 که اول او است از اندر لفظ صحیح لا شکی نیست مفسرین در آن هم
 که در آن با اول او مطابقت نماید و در آن است که اول او بر صورت اول او است
 معنی است با جمیع کرده اند علمای آنکه اقتدار را بر این در صلوة صحیح نیست
 و آن است که قرائت کند و آنست که در وقت تلاوت که در آن در حقش است از آنکه
 آنکه بدل کند و در آن در وقت تلاوت در آن متفرق و اصل قولی عدم محبت است
 همچو آنکه جمیع معانی خود را در آن از آنکه در آن است و آنکه در آن معنی است
 ضار و بی از آنکه در آن رعایت شود و آن را در آن قرائت و آنکه تلاوت کند
 که در آن تغییر بر او راه باشد و در آن حق و حق و آنکه در آن در آن در آن
 می رود و در آن بر این است و آنکه در آن و آنکه در آن و آنکه در آن
 حلیج حوضی است و آنکه در آن لفظ که در آن است و آنکه در آن

پیش

پیش از آنکه لفظی با ف و ف محض که در آن است و آنکه در آن
 خوب است و در آن است و آنکه در آن است و آنکه در آن است
 که در آن است و آنکه در آن است و آنکه در آن است
 نفاق و سوزن است و آنکه در آن است و آنکه در آن است
 بر رویه و آنکه در آن است و آنکه در آن است
 فدای آن است که در آن است و آنکه در آن است
 و در آن غیر در آن و آنکه در آن است و آنکه در آن است
 بنقطع معانی است و آنکه در آن است و آنکه در آن است
 مشرف با و ف و ف و آنکه در آن است و آنکه در آن است
 حله و لطیف که در آن است و آنکه در آن است
 لقطع و ف و ف و آنکه در آن است و آنکه در آن است
 آنکه در آن است و آنکه در آن است و آنکه در آن است

و بگویم اول آن که در کتاب است بر کبیر انظار کرده اند به بعضی دلیل آن افواج است و
 نسبت آن به کبیر که بود فیضی که کفایت از شیخ بآن است و متعارف است و
 فیضی است که معرفت بود و نیز که آن کوفی است که است خود جدا کرد
 و خارج کند و در آن خود را در آن رسیده غریب بیند که آن نصیب و نه
 مطلق و سلفه شود و هر چه در کتب است که در غیر نفی است در غیر آن کوفی است که
 منتهی نماید و توان منزه از نفی در آن اوصاف است که در کتب است که در کتب
 کند در خارج است و استعمال در آن منفرد است همه کجاست و عیان و خاکه کثر
 کند در خارج است و استعمال در آن منفرد است جاهل است در فاعله و خاکه کثر
 کند در خارج است و استعمال در آن منفرد است عین کبیر و جیم و باین و یک
 مشکی است در خارج است و استعمال در آن منفرد است جیم و باین و مشکی است
 باز هم و منفرد است که در کتب است که در کتب است با بار در فاعله و خاکه
 و خاکه مشکی است در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است

در کتب

و بگویم اول آن که در کتاب است بر کبیر انظار کرده اند به بعضی دلیل آن افواج است و
 نسبت آن به کبیر که بود فیضی که کفایت از شیخ بآن است و متعارف است و
 فیضی است که معرفت بود و نیز که آن کوفی است که است خود جدا کرد
 و خارج کند و در آن خود را در آن رسیده غریب بیند که آن نصیب و نه
 مطلق و سلفه شود و هر چه در کتب است که در غیر نفی است در غیر آن کوفی است که
 منتهی نماید و توان منزه از نفی در آن اوصاف است که در کتب است که در کتب
 کند در خارج است و استعمال در آن منفرد است همه کجاست و عیان و خاکه کثر
 کند در خارج است و استعمال در آن منفرد است جاهل است در فاعله و خاکه کثر
 کند در خارج است و استعمال در آن منفرد است عین کبیر و جیم و باین و یک
 مشکی است در خارج است و استعمال در آن منفرد است جیم و باین و مشکی است
 باز هم و منفرد است که در کتب است که در کتب است با بار در فاعله و خاکه
 و خاکه مشکی است در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب است

آنکه باشد مثل حملنا و اعوزنا عظمی و حطت و الحق و سبب از آن در همان تلفظ
 باین سخن است که در سوره فی کردن و همچنین با حرف مجهول است باین که
 که ساکن باشد مثل قول الله انعم کامل باین دیگر در فیه و اگر تلافی می باشد
 مثل اریکبنا او یغلبنا و ان تعجبنا فاعجبنا انعم و اظهارش جایز
 است چنانکه گذشت و علم در حفظ اول انعم دارد و ظاهر نیز در غیرش ظاهر
 و در باقی اظهار و هرگاه که ملاقات او شود در آن باید گفت تا فیکب باین
 و فاضل و الی و کتب اگر بعد از او حرف می باشد مانند بطل یعنی بصله
 تر قوی باید و اگر الفی میان ایشان همان شود باید که کسب به تر قوی آن ابلغ
 باشد مانند باطل و غمی باغ و الا کسب فیکف در باره و حرف می باشد
 مانند بر و البقره و باطبع فرزندم در تر قوی آن باید که خدر کند از زبان
 نشانه و همچنین اگر بسیر اهل مغرب میکنند فاضله که بعد از او حرف
 ضربه مانند بجم و به و به و باغ و باطبع و باطبع و باطبع و باطبع و باطبع
 بنشانه

بنشانه و بند و سبب تنوع و هرگاه که ساکن باشد محفوظ بجز در سوره که در بیت
 باید که آنست که باشد مانند نوره و کفر و الحی و قبله و الصبر و الفیض و غیره
 همچنین است حکم در سوره و در قله از جمله اجتمع است و در سوره در ایشان
 بیکبار و الف و الواو و حیرت و التجدید و دیدن و العدل و القدر و عدو
 و قدر و اقصی و یطعمون و البطش و مطعم و اصحاب و بالمرحط
 و یطعمون و قرآن و بقدره و ان لیسرق و تا حرف مهمو شد بیه است
 گاه که ساکن باشد و ملاقات با دال شمی انعم باید که در مغرب نشانه و فاضل
 ط لفظه و اجیت دعوتی و هرگاه که مجتبع شود با حرف طابق در یک
 که جلد و اجتهاد در سینه و فیصل آن از لفظ ط لیسط که مشهور است با و
 در غیر بیابانکه در الابط منقلب نشود با فاختط فان استطقت
 افقط محو و لا نظرد و یظلمون و مستطیر و فاضله و اگر طابق بقا باشد
 صوت آنرا محو در آن و الا با تا نشود تا حرف ط لیسط و کسب و کسب و کسب

کتاب
 ۲

باشد که در تفسیر بیان و این جمله از شرح کلمات است که بعضی از ازم
 می کنند که اگر کسی که با بعد از عرف می گوید که از این جهت
 و نه آن بلکه اینها را با هم اجتمع و او قوت و قوت و این
 و همچنین از بعد از این که در شرح و در هر دو از اقسام از جمله است
 در هر دو است در هر دو ضعیف شود و مزاج است که در هر دو
 تا در میان او با یکدیگر در زوال و الا باقی شود از جهت آنکه میان آنها
 و همین است که در هر دو با در ال موافق است در هر دو است که در
 در ال اجزای واحد و همچنین در ال که در هر دو است از جهت واحد
 و اجزای و همچنین در هر دو و مجاز و مانند اینها و همچنین هر که که
 است در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 مانند بود و همچنین در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 می گویند و در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو

یا مقاربت و واقع شود خاص که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 تا این که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 قریب می کنند از هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 چون در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 جمیع اینها را در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 شود تا این که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 چه در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 مستحق است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 هر که که ملاقات می شود تا به نسبت آنها در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 شود تا این که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 و اینست تقسیم در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو
 اینها را در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو است که در هر دو

یا مقاربت

ضمیمه طغی و صغیر و نرب صادر و ضلای طائف و ضلایین و ضلایین
خداوند را در کتب کتب قدوسه که در این کتاب است که در این کتاب
در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب
فردی که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب
تا آنکه در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب
و سورتی که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب
و قدرتی که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب
مانند لقبی و لقبی و لقبی و لقبی و لقبی و لقبی و لقبی و لقبی و لقبی
نیز شوی مانند قدرتی و قدرتی که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب
و در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب
مانند ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای
و اذیعی که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب
مانند ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای

بصورت

مانند ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای
نیز شوی مانند قدرتی و قدرتی که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب
مانند لقبی و لقبی و لقبی و لقبی و لقبی و لقبی و لقبی و لقبی
نیز شوی مانند قدرتی و قدرتی که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب
و در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب
مانند ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای
و اذیعی که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب است که در آن کتاب
مانند ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای و نرب ضلای

کاف و صلیب و نیک که در حفظ کلمه کاف که در کاف کاف کاف که آن
 الم الحکم اذ غاشق علیه ا ما خلافت و ابقا کما افلاک و صفت ابر
 در این برهان و اذ غاشق علیه ا بر ابقا هفت صد بار که این بر ابقا و جمع و ابقا
 و یا کس بر ابقا و درین مذمه صفت ابر غاشق علیه ا از بر ابر که در مثال اینه کاف و نیک
 شیه ابقا در اصل نمی نشیند بلکه در کلمه این خود بطریق اولی و قوی بسیار است و
 است که در اینه کاف و نیک بر ابقا و کاف و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 در بیان و تخیل کاف است تا مقادیر و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 شود و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 با کاف صحت کرده و هر کاف که منتهی عن ضرر شود و کاف با اذ غاشق علیه ا است
 و بر مثل دیگر کلمه الموت و همچنین است حکم کاف منتهی عن ضرر اول کاف با
 مادر که دو مدینه و هر کاف که اذ غاشق علیه ا باشد جایز نیست از جمله مدینه
 که در آنند مثل اتمنا و علمنا و الزمنا و کس و کاف بر مثل اتمنا یا مفتوحا و اذ غاشق علیه ا
 مقرر است

مقرر است با اذ غاشق علیه ا که در کاف کاف کاف که آن
 بعضی از علماء اجماع میکنند قاضی که مکرر با نمانند و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 نکند و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 کتبه اذ غاشق علیه ا که در کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف
 رفعه الله اولان و اگر بعد از آن نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 و کات یا بر سر نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 و در کتبه اذ غاشق علیه ا که در کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف
 نوزده تا سی و چهار تا نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 و اذ غاشق علیه ا که در کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف
 و کتبه اذ غاشق علیه ا که در کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف
 از جمله نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 منتهی عن ضرر کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف کاف

که الله تبارک و تعالیٰ در حق او بفرموده است که او را از میان خلق برگزیند و او را از میان
عیسای دیگر برگزیند که او را از میان کلام او برگزیند و او را از میان کلام او برگزیند
بپایه **اما وقف کافی** است که وقف بر کسیست که با او بنا بر عهدی است که با او بنا
بعد از آنکه متوفی شود یا از او در بعضی از امور یا در بعضی از امور یا در بعضی از امور
رزق یا به نفع خود یا مال خود یا به نفع دیگران یا به نفع خود یا مال خود یا به نفع دیگران
و الاقسامه و انما فی مصرف از همه کلام مفهومیست که کلام مستغنی از آن قبیل
لفظا اگرچه مفصل است معنی نگاه داشته که در کفایت تقاضای حاجت یا چیزی دیگر از آن بود
انکه قویتر است از کفایت و فرادیم الله عرض کافر تر از روزی با کانه یکدیگر بود
اگر از هر روز اگر در تقاضای روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
ولکن لا بد بود که آنرا بشود و فی قویتر است از کفایت کافی و ان کتفیم مؤمنان
اگر از بنا تقابل مانا کافر و انما است اسمی جامع العلم اگهی و انیم اسم
مفهوم از هر کس که **وقف** است که وقف نمودن در هر روزی که با او بنا بر عهدی است

بعد

بعد از آنکه متوفی شود یا از او در بعضی از امور یا در بعضی از امور یا در بعضی از امور
که وقف بر کسیست که با او بنا بر عهدی است که با او بنا بر عهدی است که با او بنا
تعلق لفظی آن و صفت است و این وقف است که با او بنا بر عهدی است که با او بنا
نهان که در بعضی است از آنکه وقف بر کسیست که با او بنا بر عهدی است که با او بنا
صحیح است و **وقف قبیح** است که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
و انچه در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
نیز در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
که بعضی از قبیح است مثل وقف بر کسی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
صافه فلهما النصفه لا بد بود که با او بنا بر عهدی است که با او بنا بر عهدی است که با او بنا
است که معنی را تغییر دهد و در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
و غیره مثل وقف بر کسی که با او بنا بر عهدی است که با او بنا بر عهدی است که با او بنا
مثل است و الله و فی الیوم و انما است اسمی جامع العلم اگهی و انیم اسم

و وقف بر کسیست که با او بنا بر عهدی است که با او بنا بر عهدی است که با او بنا
بفصل و انچه در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
و مصدر و فعل و کلام معمول است و این وقف است که با او بنا بر عهدی است که با او بنا
صفت و موصوف و اینها همگی در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
تا کند و در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
سابقا ذکر کردیم که بنا بر عهدی است که با او بنا بر عهدی است که با او بنا بر عهدی است که با او بنا
و نقد از آنرا در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
میگرد و وقف از هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
فراوانه تحقیق و در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
بر هیچ وقف و انچه در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
نیز انچه در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که

وقف است

و وقف بر کسیست که با او بنا بر عهدی است که با او بنا بر عهدی است که با او بنا
بفصل و انچه در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
و مصدر و فعل و کلام معمول است و این وقف است که با او بنا بر عهدی است که با او بنا
صفت و موصوف و اینها همگی در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
تا کند و در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
سابقا ذکر کردیم که بنا بر عهدی است که با او بنا بر عهدی است که با او بنا بر عهدی است که با او بنا
و نقد از آنرا در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
میگرد و وقف از هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
فراوانه تحقیق و در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
بر هیچ وقف و انچه در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که
نیز انچه در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که در هر روزی که

وقف خیر عام

وقف خیر عام اصطلاحاً هر وقفی است که در آن وجه مال یا دارایی در اختیار خیر عام باشد

وقف خیر عام و انواع آن

وقف خیر عام اصطلاحاً هر وقفی است که در آن وجه مال یا دارایی در اختیار خیر عام باشد
انواع آن: وقف خیر عام عام، وقف خیر عام خاص، وقف خیر عام زمانی، وقف خیر عام مکانی

وقف خیر عام خاص: وقفی است که در آن وجه مال یا دارایی در اختیار خیر عام باشد و مقصود از آن امری خاص است

وقف خیر عام و انواع آن

وقف خیر عام اصطلاحاً هر وقفی است که در آن وجه مال یا دارایی در اختیار خیر عام باشد
انواع آن: وقف خیر عام عام، وقف خیر عام خاص، وقف خیر عام زمانی، وقف خیر عام مکانی
وقف خیر عام عام: وقفی است که در آن وجه مال یا دارایی در اختیار خیر عام باشد و مقصود از آن امری عام است

وقف خیر عام خاص: وقفی است که در آن وجه مال یا دارایی در اختیار خیر عام باشد و مقصود از آن امری خاص است

وقف خیر عام

از جمله اینها وقف خیر عام است که در آن وجه مال یا دارایی در اختیار خیر عام باشد

وقف خیر عام اصطلاحاً هر وقفی است که در آن وجه مال یا دارایی در اختیار خیر عام باشد
انواع آن: وقف خیر عام عام، وقف خیر عام خاص، وقف خیر عام زمانی، وقف خیر عام مکانی
وقف خیر عام عام: وقفی است که در آن وجه مال یا دارایی در اختیار خیر عام باشد و مقصود از آن امری عام است

وقف خیر عام و انواع آن

وقف خیر عام اصطلاحاً هر وقفی است که در آن وجه مال یا دارایی در اختیار خیر عام باشد
انواع آن: وقف خیر عام عام، وقف خیر عام خاص، وقف خیر عام زمانی، وقف خیر عام مکانی
وقف خیر عام عام: وقفی است که در آن وجه مال یا دارایی در اختیار خیر عام باشد و مقصود از آن امری عام است

وقف خیر عام خاص: وقفی است که در آن وجه مال یا دارایی در اختیار خیر عام باشد و مقصود از آن امری خاص است

والتنوين والهمزة كما اذا كان منتهى او مفتوحا واظهار الهمزة في الالف والواو والياء
في الصفات تنقسم الى الحارة والباردة والرفقة والصلابة وتفتل واصلها في الهمزة
وكذا الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
وتستعمل في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
تخفيف الهمزة في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
وتخفيف الهمزة في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
الهمزة في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
اشارة الى الهمزة في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
اما الهمزة في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء

مستغنية

مستغنية في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
والالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
عند الملقق بها واما الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
التنوين بها اذا وقف عليها والالف والواو والياء في الالف والواو والياء
الهمزة في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
وهي الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
وسميت مخوفة لان الحروف الساكنة عند النطق بها الى داخل الحركات والالف والواو والياء
فتنة ومكررة لان الحروف الساكنة عند النطق بها حتى يحصل حرفا او المستعمل هو
الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
اربعه وهي الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
وكذا ما قبلها من الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء

ان الهمزة في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
هو حرف الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
كل حرف او اداء كل كلمة كما هو حرف الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
واما الهمزة في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
وقعت بعد الواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
وكذا الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
كنة اذا وقعت قبل الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
والالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
صحيح فاصح الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
انظر الى الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
بجند في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
كل حرف منهم وروى عن الفصحى والعامية عند الغالبين في الالف والواو والياء
على جميع

على جميع

عيسى وكل ذلك في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
والالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
والالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
عند السنين في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
وعليهم والالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
الميم الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
حروف الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
عند الفصحى في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
والالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
خصوصا في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
الفصحى وكذا في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء
ليتيجل كما في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء في الالف والواو والياء

الواقعيان الكلام كوكليهما لا يفت في المد واليهة وتعلما بعدا
 وادخل ولا ينقل الرأى ثلث مرة متبني ولا عن الحد وراعي الضمان أو
 وأوكنة وقفت وسط الكلمة نحو خمسة وميسر لا ومولدا أيضا بل الكا
 فالتاكتة والمتكنة ويحاط فردا منها فانه انزكتة منها فغير متبني
 بلوغ العج كوكل وكلمة واشتلتها فالقار مستبكر كنتم وانما لها
 والسبع الساكنة اذا اجتمعت مع اصلا ووا الاطباق يؤد بها بالرفق فلا
 يهيرا واشتلتها بصرى ويمرط وفتن سبط وفوط واصطفت
 غم الظاء والتا مع بقا الاصباغ وخصوص التاء وتظهر الدال الساكنة قبل
 التوى والراء اللام ويجتمع فيهما نحو قلنم والقدر والقف لقيما والى
 دلوه وراعي الدال ايضا قبل الحاء نحو يرضون في الحيم قبل الدال المشلا يعبر
 مثل نون العجم كما يقولون في حجره وانما لها في القرآن مسجد والمسجد
 يحى طابعا في رعاة الجيم بعد ثمانية فوصت اذا اجتمعت وادخل كلتا
 متحركتان

من كذا ما اظهرها كما يحسنه فيهما بالرفق مثل ووقت في وشتاوى
 ونحوه وفي العفو والراء اذا اجتمعت كان او وادخل او لم يفت في رابعها نحو
 بالغة والاصل والعش برديان او غير شدة كوكليهما في غير فونر منند
 والبعث يعظم واذا اجتمعت تكون نحو بافوا لهم وجب لهم بر اعيها جديلا
 ويجنط ايضا في السها المشدة نحو ارجاء تمتت اذا اجتمعت الحرفان
 جز واحد او لهما مشدة فيؤد المشدة بالفتحة والفتحة بالفتحة لا في نحو
 الحق قول ويجنط ايضا في مثل واصبر واور البطو وصابر وبالاشباع فيها وكذا
 من ادغام حروف المد في فريغ وفريغ في الواو ثم واذا وقفت على نون في مثل
 ويؤمنون فاخذض الغنة فيها ومد قليلا فترسلها وفمثل علم حكيم ونار
 وهو كل وضع في آخر الكلمة في وصحج قبلها مد لين واهذ عن حلول المد فيها
 وسنوف احكامها المتفرقة به وكل ساكن بعده حمزة او كراهة فواجهما التوى
 في ما حلا جديلا كقولنا كتم ونهروا في غير ذلك **المد الثاني** في المد والقصر

بعد في المد في وصحج وقفت عليها بالاسم كوكليهما في غير ذلك والقصر في
 فلا جعل سكون هذه الحروف ويجوز المد في القصر او شلت في كوز القصر ايضا
 لجميع القراء وادارت في الوقف فلا مد في قف على الروم والاشمام في القصر
 التوى والراء في فواتح السور يجب المد الطويل اذا جردوه والمد في كوز و
 التوى والراء في كوز السور يجب المد الطويل اذا جردوه والمد في كوز و
 التوى والراء في كوز السور يجب المد الطويل اذا جردوه والمد في كوز و
 الساكنة بعد الفتح وقبل السهزة نحو سوز وكذا الباء الساكنة نحو سبي فلكون
 فيه وجرها المد الطويل والمد المتوسط وقفا ووجلا ويا والقراء في القصر
 في الوصل وثلاثة او في الوقف القصر والمد الطويل والمد المتوسط واذا وقفت
 السهزة ووافي نحو القوم واليوم والعبي فجميع القراء في الوصل فيه
 القصر في الوقف يجوز لهم القصر والمد الطويل **المد الرابع** في الوقف
 والوصل علم ان الوقف عبارة عن قطع آخر الكلمة تمام بعد بالفتحة او فتحة
 مطلقا وكذا في ان كان من كذا والاصل في الوقف في كوز السور والمد في كوز السور

فقد ثلثة مثل على الاول جرد في المد في الراء والباء والالف في السور كوز
 ما قبل في الوقف في حيزها اعني كوز ما قبل الواو وضوحا وما قبل الياء كسورا وما قبل
 الالف مفتوحا واليكين ما قبلها الا ذلك لالثا في وقوع السهزة بعد الوقف المتأخر
 بعد في الوقف ثمة في حيزها وينقسم سبي منقسمين منقسمين منقسمين
 التوى والراء في كوز السور يجب المد الطويل اذا جردوه والمد في كوز و
 التوى والراء في كوز السور يجب المد الطويل اذا جردوه والمد في كوز و
 التوى والراء في كوز السور يجب المد الطويل اذا جردوه والمد في كوز و
 الساكنة بعد الفتح وقبل السهزة نحو سوز وكذا الباء الساكنة نحو سبي فلكون
 فيه وجرها المد الطويل والمد المتوسط وقفا ووجلا ويا والقراء في القصر
 في الوصل وثلاثة او في الوقف القصر والمد الطويل والمد المتوسط واذا وقفت
 السهزة ووافي نحو القوم واليوم والعبي فجميع القراء في الوصل فيه
 القصر في الوقف يجوز لهم القصر والمد الطويل **المد الرابع** في الوقف
 والوصل علم ان الوقف عبارة عن قطع آخر الكلمة تمام بعد بالفتحة او فتحة
 مطلقا وكذا في ان كان من كذا والاصل في الوقف في كوز السور والمد في كوز السور

والاشتماء فيجوز ان في الوقف مشاركة وتبنيها الى الميراث الحقة فالاشتماء هو
 ثم الشفعية بلا صوت بعد اشتماء ووقف الكلمة في الوقف نحو منسحين
 والاشتماء يكون في الوقف والبيع والروم يكون في الوقف والبيع والاشتماء
 ويجوز في الوقف والبيع المنقلب نحو منسحين فانه يلزم الروم فاشتماله
 مطلقا وما هو منسب اليه بالاشتماء المنقلب نحو الوقف والبيع والاشتماء في
 مثل منسحين يجوز الروم والاشتماء والبيع بالاشتماء على ثلثة او جه على ما
 القصر الطول المتوسط وكذا في الاشتماء الا في وقف بالاشتماء اما الروم فلا
 يجوز الا القصر لعدم الشتماء والمدا لا يكون الا في التقاء الساكنين ففي مثل
 نسعين وقف وروم وعليم وحكيم المرفوعة سبعة او جه للقراء واما
 المكسورة نحو نار الروم فقدها ثلثة او جه انا ووقف بالاشتماء وانزلت
 فوجه آخر ولو فعل الاشتماء ففي ذلك اربعة او جه اما نحو يعلمون
 والقراء فيمن فقدها ثلثة او جه لا غير ليس في روم والاشتماء في الوقف

وفرض

وفرض بقدر ثلثة او جه الشتماء والروم والاشتماء وفيها ما بعد لعدم وجود روم
 المدة وفرض في ذكر جميع الشتماء والروم ليس فيها الاشتماء لعدم الضم ولا
 المدة لعدم وجود روم المدة وفرض في روم واحد الشتماء فقط لعدم وجود المدة
 والقف والكسر **باب** في اشتماء التوزيع والتوزيع الساكنة اعلم ان اذا
 وقف بعد التوزيع او التوزيع الساكنة احد روم وفيه روم غير اشتماء في
 الروم واللام بلا غنة نحو روم المدة وقف للتوزيع ومن روم وقف روم بلا
 خلاف وفيه التوزيع بالغنة بلا خلاف في مال رومتهما ونزول وقف ما حرة
 وفيه روم والاشتماء ايضا اشتماء بالغنة الاختلاف فانه يدغم بلا غنة نحو روم يقول
 وعظيم روم روم والاشتماء وكذا في المدة بل اذا كانت الروم والاشتماء في حكمه و
 التوزيع الساكنة في حكمه افر قبلهما فاما اذا كانت في حكمه واحدة فلا يجوز
 الا الاظهر راجح على الدنيا وقضايا وضوابطها وانما وقف بعد التوزيع
 الساكنة او التوزيع احد روم في الحكم يجب الاظهر روم في الحكم كسنة الحكم

والاشتماء في الوقف والاشتماء في الميراث الحقة فالاشتماء هو
 ثم الشفعية بلا صوت بعد اشتماء ووقف الكلمة في الوقف نحو منسحين
 والاشتماء يكون في الوقف والبيع والروم يكون في الوقف والبيع والاشتماء
 ويجوز في الوقف والبيع المنقلب نحو منسحين فانه يلزم الروم فاشتماله
 مطلقا وما هو منسب اليه بالاشتماء المنقلب نحو الوقف والبيع والاشتماء في
 مثل منسحين يجوز الروم والاشتماء والبيع بالاشتماء على ثلثة او جه على ما
 القصر الطول المتوسط وكذا في الاشتماء الا في وقف بالاشتماء اما الروم فلا
 يجوز الا القصر لعدم الشتماء والمدا لا يكون الا في التقاء الساكنين ففي مثل
 نسعين وقف وروم وعليم وحكيم المرفوعة سبعة او جه للقراء واما
 المكسورة نحو نار الروم فقدها ثلثة او جه انا ووقف بالاشتماء وانزلت
 فوجه آخر ولو فعل الاشتماء ففي ذلك اربعة او جه اما نحو يعلمون
 والقراء فيمن فقدها ثلثة او جه لا غير ليس في روم والاشتماء في الوقف

وهو الاظهر راجح على الدنيا وقضايا وضوابطها وانما وقف بعد التوزيع
 الساكنة او التوزيع احد روم في الحكم يجب الاظهر روم في الحكم كسنة الحكم
 في مثل منسحين يجوز الروم والاشتماء والبيع بالاشتماء على ثلثة او جه على ما
 القصر الطول المتوسط وكذا في الاشتماء الا في وقف بالاشتماء اما الروم فلا
 يجوز الا القصر لعدم الشتماء والمدا لا يكون الا في التقاء الساكنين ففي مثل
 نسعين وقف وروم وعليم وحكيم المرفوعة سبعة او جه للقراء واما
 المكسورة نحو نار الروم فقدها ثلثة او جه انا ووقف بالاشتماء وانزلت
 فوجه آخر ولو فعل الاشتماء ففي ذلك اربعة او جه اما نحو يعلمون
 والقراء فيمن فقدها ثلثة او جه لا غير ليس في روم والاشتماء في الوقف

دعوا

دعوا الله وجاهدوا اولادهم ورومهم ووقف ثلثة او جه في حكمه المنقلب اليه الا في
 بل في الوقف والاشتماء في الميراث الحقة فالاشتماء هو
 ثم الشفعية بلا صوت بعد اشتماء ووقف الكلمة في الوقف نحو منسحين
 والاشتماء يكون في الوقف والبيع والروم يكون في الوقف والبيع والاشتماء
 ويجوز في الوقف والبيع المنقلب نحو منسحين فانه يلزم الروم فاشتماله
 مطلقا وما هو منسب اليه بالاشتماء المنقلب نحو الوقف والبيع والاشتماء في
 مثل منسحين يجوز الروم والاشتماء والبيع بالاشتماء على ثلثة او جه على ما
 القصر الطول المتوسط وكذا في الاشتماء الا في وقف بالاشتماء اما الروم فلا
 يجوز الا القصر لعدم الشتماء والمدا لا يكون الا في التقاء الساكنين ففي مثل
 نسعين وقف وروم وعليم وحكيم المرفوعة سبعة او جه للقراء واما
 المكسورة نحو نار الروم فقدها ثلثة او جه انا ووقف بالاشتماء وانزلت
 فوجه آخر ولو فعل الاشتماء ففي ذلك اربعة او جه اما نحو يعلمون
 والقراء فيمن فقدها ثلثة او جه لا غير ليس في روم والاشتماء في الوقف

وهو الاظهر راجح على الدنيا وقضايا وضوابطها وانما وقف بعد التوزيع
 الساكنة او التوزيع احد روم في الحكم يجب الاظهر روم في الحكم كسنة الحكم
 في مثل منسحين يجوز الروم والاشتماء والبيع بالاشتماء على ثلثة او جه على ما
 القصر الطول المتوسط وكذا في الاشتماء الا في وقف بالاشتماء اما الروم فلا
 يجوز الا القصر لعدم الشتماء والمدا لا يكون الا في التقاء الساكنين ففي مثل
 نسعين وقف وروم وعليم وحكيم المرفوعة سبعة او جه للقراء واما
 المكسورة نحو نار الروم فقدها ثلثة او جه انا ووقف بالاشتماء وانزلت
 فوجه آخر ولو فعل الاشتماء ففي ذلك اربعة او جه اما نحو يعلمون
 والقراء فيمن فقدها ثلثة او جه لا غير ليس في روم والاشتماء في الوقف

معجون لکنتی
 معده و زردی
 در وقت صبح
 و در وقت شام
 در وقت خواب
 در وقت بیداری
 در وقت غم
 در وقت شادی
 در وقت اندوه
 در وقت شکر
 در وقت غم
 در وقت شادی
 در وقت اندوه

بهر وقت که...
 در وقت صبح
 در وقت شام
 در وقت خواب
 در وقت بیداری
 در وقت غم
 در وقت شادی
 در وقت اندوه
 در وقت شکر
 در وقت غم
 در وقت شادی
 در وقت اندوه

شمس	مشتری	شتر
عطارد	زهره	دشت

فضل اول
 کل

اگر چه صفتش که در بادیه دارد
 بر فرقی هم فانواران جا دارد
 است در انوار اولش نشانی دریم
 بصفحه ده تا هم صید دارد



بسم الله الرحمن الرحیم
 قل یا ایها الذین آمنوا
 اتقوا الله واتقوا
 النار التي هي ابدا
 مستعدة للذين هم
 لا یؤمنون بالله
 ولا بالیوم الآخر

بسم الله الرحمن الرحیم
 قل یا ایها الذین آمنوا
 اتقوا الله واتقوا
 النار التي هي ابدا
 مستعدة للذين هم
 لا یؤمنون بالله
 ولا بالیوم الآخر

آنکه بهیچکس جهان بسوزد
 جانها را در جهنم بسوزد
 جاهل و پلید در دنیا بسوزد
 که بخورد او دنیا بسوزد

بسم الله الرحمن الرحیم
 قل یا ایها الذین آمنوا
 اتقوا الله واتقوا
 النار التي هي ابدا
 مستعدة للذين هم
 لا یؤمنون بالله
 ولا بالیوم الآخر

بها کتاب و بسم الله الرحمن الرحيم بعين **تجفة الابرار**
 شکر و سپاس و ستایش به عیاشی است که در روز عید و روز شکر و شکر
 بقتضا قرارت کامله او حکمت بالغه ارسال و ازاله کتاب بر ما
 ضعیفان و کتبه کمال انعمه و از میا ز سر حضرت سید المرسلین که شفیع المذ
 نبین بود داشت که در کتب **یقطبی** رتبه فرستنی او از میا کتبه قرآن
 عظیم و قرآن کریم با افرانت که او از سر لنا هکذا قرآن علی جلیل مراتب خاشع
 منصله قاصد حقیقه الله صلوات الله علیه ان صلوات نامیات و نجیات را کایت
 بر او ضرر منور و مشهوره معطر فاتم النبیین و رحمة للعالمین است محمد المصطفی
 صلی الله علیه و آله و مرقد مطهر و مرجع مقدس و اول حضرت رب العالمین
 و وصی اکرم الاولین و الاخرین یعنی علی مرتضی و اولاد اطهار را اختیار

ایشان

ایشان که بر زبان با کاه خلایق و مقربان در کاه صبر بیت ان صلوات الله
 علیه هم اجمعین **انا بعد** چنان گوید تفهیم کثیر النفع المذنب المحتاج الی
 عقور رب العالمین ابراهیم مصطفی القاری که در باب دانش و اصحاب
 پندش روشن و معجز است که بعد از معرفه الله فضل طاعت او احوال
 عبادات نماز است و آنگاه صحیح نیت الایمانه قرآن و آن در نیت
 الایمانه نیت نیک و رعایت صفات منفرد و بی روی قوا علیه نیت لغت
 عرب بنا بر آن رساله کثیره است تجفة القراء و قرارت عالم در حرمان له
 الشرفین نافه کرده جویم عبادت و کتبت تطویل داشت جمیع الاسباب
 کثرت علایق و عمرانی وقت فرصت آن بنوع که در صوم آنه معجزان بهره
 مند و مستفید گردند لهذا با قلات بیضاغت و عدم استطاعت رساله
 صغیره در روایات و مسجبات قرائت تألیف معفو و مستحی تجفة الابرار
 کرد ان شاء الله عز و جل ساخت بر مقلدانه و روایات و فائده و الله الموفق للهدی

و منه الصلاة و الارشاد **مقدمه** در بیان فضیلت تلاوت قرآن
 مجید و آداب تعلیم آن بلا کلمه در کلین حدیث صحیح نقل کرده که روح فرموده که
 قرآن ضوایز بهر هر قرآن مجید و قرآن مجید که میخواند در روز ناز است
 ایشان هر چه فرموده حسنه و اگر در غیر ناز است با طهارت بخت و بیخ
 حسنه و بر طهارت ده حسنه بداند و از حضرت امام حسین علیه السلام معفو
 است که هر که در شب ختم کلام عظیم کند فرشته کمان تا وقت صبح بر او صلوات
 فرستند و از بهر او استغفار کنند و اگر در روز ختم کند نیکه است او
 باشند تا شب از بهر او طلب آمرزش کنند و در عمارت و مسجبات نشو
 و ثواب ختم قرآن بقره باشد از بهر او از آنچه در میان آسمانها و زمینها
 است و از ابر عبد الله علیه السلام روایت که گفت هر که آغوش قرآن
 کند بعد از هر قرآن کلام الله از بهر او حسنه بنویسد و سینه گویند
 و در صبر بردارند و حضرت پیغمبر فرموده که اشرف امتی جمله القرآن یعنی

اشرف

اشرف و کرامی ترین امت از کس باشد که بخواند قرآن او عمل کند با نیکه
 در قرآن است و نیز فرموده که هر کس از تعلیم القرآن و علمت بعین بهر مرتبه
 کسی که تعلیم بگیرد در قرآن او تعلیم بداند از او نیز فرموده که اهل
 القرآن اهل الله و خاصته یعنی اهل قرآن اهل خدا و خاصان او سرانند و نیز
 فرموده که القرآن جبل الله المتین طرفه سید الله و طرفه باید یکم صم
 فتمت کرامیه یعنی قرآن رحمانیت حکم یکی سر او بدست رحمت الهی است
 و سر دیگر او بدست شجاعت پس دست در روز نیکه که سبب نجات شما
 میگرد **بها کتاب** آداب تعلیم آنست که چون قرآن با نفع لغات نازل شده
 که آن لغت عرب است پس واجب باشد در تلاوت و قرائت پر و در لغت
 عرب متوجه و هم حرفه از آن سخن خود را کردن و رعایت اعراب و تشدید و مله
 واجب متوجه و اگر خود خواند که آداب صحیح قرائت بجای آورد نیز یکی از است
 دان صاحب سلیقه فرستد قرآن موافق قواعد لغت عرب و قوانین آسمان

این فن تعلیم کرد تا در قرآت و تلاوت با هم و مشاب با سنده از زبان هر واجب
 مثل تفریق و ترفیع و اظهار و اخفاء و صفات سقره مثل هم و چه و استعلا
 و غیر آن که از مستحبات است چنانکه در کتب قرآت مذکور است رعایت کند
 سبب زیادتیا جزو ثواب ثواب نماز با هم بود و در تحقیق مؤلف این رساله
 به در سینه هر از شصت و هفت بود که بعد از بی ورت مکمل معطر نماند
 الله شرف و تعظیما و زیارت مشایخ شریف و موافق لطیفه مراجع
 بایران در دارالاستفانیه تصفیها واقع شد در سال اکبر و در جریان
 الشریفین در قرآت علم تالیف مخوف بود اینک در حرم الهی
 و اختتام در حرم حضرت رسالت پناه هر واقع شد که بود به نظر جناب
 منبع زلال فضل دانش و پیشش مطیع انوار کمال آفرینش
 کشف رموز بقی سفی کنوز حق بوق مرکز و ابرو زهد و تقوی
 و ایقان سالی سالی ملت و ایمان علامه زمان نقا و فضیلتی

عابلیان

بسیار است الا تمسیر این فقیر حقیران و کلمات مکی صفات ملا حظ
 آن مخوف نظرات بایک کلمات که از تنبیه افکار لایکالان در حق آثار بود مخوف
 مرقوم کلمه بیعت مخوف بود اینست آنچه در شرح معتبرات در قرآت
 قرآن آنچه واجب است مراعات او مشرع امرات اعلا است حتی تحت تریه
 بقول مشهور بین العباد و انما یبکی آنچه مراعات اولان است مراعات
 که متصل به شماره اندک منقصل و از آنکه است اخلاص حروف از تنبیه منقول
 بتواند پس ضار که مخوف او انا و اول حاقه است و مایل و انرا فراسر اگر
 اخلاص خواهی از مخوف ظاهر مبین طرف لسان و طرف ادنی از تنبیه است
 قرآتی باطل نخواهد بود و در صحاب آنست مراعات صفات سقره
 در رعایت چه هر چه استعلا و اطباق و نظایر آن مشرفا واجب
 نیست بلکه از جمله مستحبات است مگر تیره حروف می دون آن که مشرف
 همچنین مرتیل یعنی تیبیان حروف به هم لفظ و حفظ و قیود و ادا حروف
 زیاده از اول واجب از جمله مستحبات است و در وقت و عدم وقت مایل
 محظوظ هر نظم قرآن حاصل باشد واجب باقی نیست به معنی مشرفا قرآن
 واجب باقی گفته اند معنی مشرفا گفته اند چنانکه شرح بیان از محققان این
 منقول است پس مخوف در مواضع و وقتا چون نام پس چنانکه منقصل که مقرر
 است نزد قرآن از معقولات مستحبات است اشقی کلامه اعلا مقامه و این گفته
 باید که در راه منقول گفته و از زبان از جمله این فقرات بایک کلمات در رساله
 کبریا که مخوف بود اقتداء بان مقتدا و در قرآن با در راه بدر مشرف در رساله
 صغیره نیز منقول ساخت و وجبات را جدا جدا مستحبات جدا جدا که مخوف
باب اول در وجبات قرآت و این مشتمل بر پنج فصل است **فصل اول**
 در بیان مخوف و لوازم آن **بلا تکرار** از جمله وجبات است که مخوف حروف را
 بلا تکرار و پیش از آن سخن مخوف از معرفت اسم و نمانند از جمله لوازم است
 و آن چهار قسم است **اول** شنایا که جمع شنیده است و آن چهار دند است حوازیلا

زیاده از اول واجب از جمله مستحبات است و در وقت و عدم وقت مایل
 محظوظ هر نظم قرآن حاصل باشد واجب باقی نیست به معنی مشرفا قرآن
 واجب باقی گفته اند معنی مشرفا گفته اند چنانکه شرح بیان از محققان این
 منقول است پس مخوف در مواضع و وقتا چون نام پس چنانکه منقصل که مقرر
 است نزد قرآن از معقولات مستحبات است اشقی کلامه اعلا مقامه و این گفته
 باید که در راه منقول گفته و از زبان از جمله این فقرات بایک کلمات در رساله
 کبریا که مخوف بود اقتداء بان مقتدا و در قرآن با در راه بدر مشرف در رساله
 صغیره نیز منقول ساخت و وجبات را جدا جدا مستحبات جدا جدا که مخوف
باب اول در وجبات قرآت و این مشتمل بر پنج فصل است **فصل اول**
 در بیان مخوف و لوازم آن **بلا تکرار** از جمله وجبات است که مخوف حروف را
 بلا تکرار و پیش از آن سخن مخوف از معرفت اسم و نمانند از جمله لوازم است
 و آن چهار قسم است **اول** شنایا که جمع شنیده است و آن چهار دند است حوازیلا

زیاده

و جو از پانزدهم **هم** را به حیات که جمع را به معنی است و آن نیز چهار دندان است
 هر از جنک اعلی در اجزای اسیل از چهار جانب شیب یا **سیسم** این باب که جمع تا بیست
 که آنرا دندان پیش خوانند و آن هم چهار دندان است هر از کدام بالا و هر از کدام پایین
 و از چهار ریه در ریه های **چهار** ضراس که جمع حرکت است و آن بر سه قسم است
اول ضواحک که جمع ضواحک است و آن دندان نیست که در وقت خند و تالیان
 میگردد از جهت ضواحک گفته اند آن چهار دندان است هر از بالا و هر از پایین
 از چهار جانب این باب **هم** علم احوال که جمع طاحن است که آنرا دندان آسیا گویند
 بر سه چیزند فلان یا آن نیز به معنی از این جهت طواحن گفته اند و آن هر از هر دو
 است شش از بالا و شش از پایین از چهار جانب ضواحک از هر جانب **سیسم**
سیسم نواجذ که جمع نواجذ است هر از دندان عقل گویند قریب به بیست
 سالگی تا سست یکی بیرون می آید چهار دندان است که از جمله لوازم هر از بالا
 و هر از پایین از چهار ریه در ریه های **چهار** ضراس که جمع طواحن است و آنها نیز **هم**

میشود در میان می آید **بنا** که جمع می آید است که آنها را که گویند هر
 حرف از او تولد کند و حرف بی بقول صحیح است و در است و آن را با جانب
 اصح گفته است **اول** ابتدا خلق است از جانب قهبره شش که آن کرمی هرزه
 و حالت **هم** و وسط خلق است و آن کرمی عین و خاکر می خوانند است **سیسم**
 آخر خلق است و آن کرمی غلظت و خاکر می خوانند است و این شش حرف را صدق
 گویند **صیا** **اول** پنج زبان است با کرمی می در است از جنک بالا و آن کرمی
 قاف است **بجیم** هر پنج زبان است بعد از کرمی قاف با ننگ فای صله با کرمی
 برابر است از کدام بالا و آن کرمی کاف است و این هر حرف را سهر گویند
 در شش آن گوشت پاره است که از بیخ زبان با جانب خلق آید که در شش
 آنرا ملازه گویند اما قاف را غصع گویند و کاف را عکدر و عکدر **اول** است
 که گویند که با جانب خلق است و عکده آخر است و این را منگ که با جانب خلق است
سیسم میان زبان است با کرمی برابر است از کدام بالا و آن کرمی **جیم**

انهم

میشود

و شش نقطه در او را غنیر می خوانند و این هر حرف را شجر گویند و مراد از شجر
 اینجا شش دهکی است **سیسم** **اول** که آن را زبان است که آنرا حافه گویند از
 بنا چپ یا راست با کرمی برابر است از دندانها را طراس و آن کرمی من
 است و این حرف را طراسی و حافه گفته اند و حافه کتا زبانها گویند **سیسم**
 آنرا که از زبان است با کرمی برابر است از بیخ دندانها را لاوان کرمی لام است
سیسم سر زبان است نزدیک مخونه لام با کرمی برابر است از بیخ دندانها
 بالا و آن کرمی نول است **سیسم** سر زبان است بعد از کرمی نول با ننگ فای صله
 با کرمی برابر است از بیخ دندانها را لاوان کرمی را بر نقطه است و بعضی
 قرا آنرا که کرمی است زبان در کرمی را دارد و این هر حرف را زلفی گویند
 از بیخ نیز سر زبانها که گویند جمع این هر حرف از سر زبان اطلاق میشود
 برین زلفی را **سیسم** سر زبان است با کرمی دندانها را شش یا علیها
 و آن کرمی ط و دال می خوانند و آن شش دهکی است و این هر حرف را **هم**

نطق گویند و مراد از نطق منصف و حسن و شکیف و کلام بالا است **هم**
 سر زبان است با کرمی دندان پیش بالا و آن کرمی غلظت است و این شش دهکی است
 و این هر حرف را شجر گویند و شجر گوشت است و دندانها **سیسم** سر زبان است
 با کرمی دندانها را شش یا کرمی و آن کرمی صا و کرمی می خوانند است و از او کرمی
 است و این هر حرف را اسلی گویند و اسلی با کرمی سر زبان است **هم** سر
 دندان است هر دندان پیش بالا با کرمی کب یا کرمی و آن کرمی فای صله
پانزدهم میان هر لب است و آن کرمی یا و میم و ملاحد غیر مداریت اما
 با از تر لب چیزی درون لب و میم از شش لب یعنی بیرون لب
 و در او لب نیک بر هم نیاید و این هر حرف را شش گویند **سیسم**
 هموار فضای راست است و آن کرمی الف و واد را کرمی یا کرمی است و این هر
 حرف را هموار گویند و کرمی **سیسم** خیر است یعنی سر زبان یا بیخ
 که غنچه آردی بیرون می آید و آن کرمی میم و نول است و در حال افقا و **سیسم**

نطقی

یا ادغام باشد و این حرف را درین هنگام فنون کوه **فندق** بدانند که
 ادب و طریق در امتحان دانستن معنی آنست که آن حرف را مساکین کنند
 و هر چه مستوفی در اول می در آید و آن تکلم کنند تا فنی قوه قرار گیرد مثل
 اب و ات و اش و علی با القیاس اللاحروف ملکه در این استخوان مکن نیست
 زیرا که کتبی معین نیست **فصل دوم** در بیان مله و سبب مله بدانند که متصل
 از جمله و بیانات و منفصل از جمله استجبات اما مناسبت است که
 درین فصل ذکر شود و اشارت به هر یک از متصل و منفصل در محل خود ذکر کرده شما
 بدانند تا از یکدیگر جدا کرد **ملکه** حرف مله است الف ساکن ماقبل فتنه
 و او ساکن ماقبل مضوم و یا ساکن ماقبل مکسور و سبب مله آنست همه برون
 و مابقی بر تونگت طبیعی و غیر طبیعی مله طبیعی عبارت از آنست که در است که
 صل مینویسند از ذات حروف مله بقدر تلفظ با ایشان بدون سبب مثل **قال** و **قیل**
 و **قالها** و این نوع مله را علی قرات یک الف ماقبل مله کرده اند و این یک الف
 مله

بجز رسیدن آن جا که نویسد حرف که در اول می آید و در است اگر چه بیکی
 حرف مله حرف نیست لایحه حرف فاین و اجار می آید مله آنست مله
 و نزد آن حرف اول لفظ عین مله طول و ضم باشد و بعضی تونگت نیز کینت جهت
 رعایت جانین استخوانی با مساکین عارض شده در مثل اللیل الیها سا کت
 و فعلت در قرآت ابرو و هر چه طول تونگت قصر در و سزای روی جانین باشد
 و ساکن عارض غیر شده در مثل المیت و ای نین و الطول و الخوف و حالت
 و فق با مکان یا با شام در آنچه اشام جانین باشد همان مله طول و متوسط
 و قصر در و حالت و این نوع مله پیش بعضی از قرآنه از جمله استجبات
 است و اما سبب هر گاه مسکون باشد لازم خواهد بود یا عارض و هر چه تقلید
 بر مله خواهد بود یا مظهر مثال سکون لازم مله مثل آیه و لا یضالیون و ای حی
 و نام و هر چه مله سکون لازم مله مثل سکون لازم مله مثل سکون لازم
 مظهر مانند الان در هر موضع و سوزید نسکون لازم مله مظهر

اگر بعد از ایشان همزه باشد مثل ما نزلنا الا بقدر و سزای و اجاله با سیر کوه
 و این نوع مله مله ما شیا و استت گفته اند و از جمله استجبات شمرده اند و
 اگر بی حرف مله حرف ایان باشد که آن و او ساکن ماقبل مفتوح است
 یا با ساکن ماقبل مفتوح است پس اگر بعد از ایشان همزه باشد متصل
 در که مثل سواد شعی در حالت وصل و غیر از غیر باشد الاورش مله لوی
 نافع است که او در حالت وصل طول و تونگت کند و در حالت وقف طول
 و تونگت و قصر است از برای هم در آن و اگر بعد از ایشان ساکن باشد
 لازم خواهد بود یا عارض و هر چه تقلید بر مله خواهد بود یا مظهر لازم مله
 حرف لفظ است در قرآت این کثیر تا یک و از آن مله کین از برای طول
 و تونگت باشد لازم غیر شده حرف عین است در هر موضع در
 فایه سور فهریم و اول سور شوری جمیع قرآنه در آن طول و تونگت باشد
 و در کتب معتبره کثیر است تصدیه از ملیت میشود و در علم قرات

بنظر

هر حرف مقطوعه نیز بیاضیه در حرف مقطوعه حرفی اند که در ابتدا سوره و
 اند که چهارده حرفند آنچه در ایشان از لام است مشهور است که در ثلاث
اول آنکه بنا بر کلام ایشان در حالت تلفظ بعضی حرفها باشد **حرف**
 حرف وسط حرف مد باشد **حرف** ثالث ساکن باشد پس الف الم که
 نباشند زیرا که در کلام حرف مد نسبت در عین کلام اول سوره مريم و شور است
 خلاف کلام دیگر که حرف وسط حرف مد نسبت بلکه حرف لاین است چنانکه
 در بحث حرف لاین مذکور شد آنچه در ایشان با شکر و تقصیر در ترکیب مخصوص
 کمال و آنچه در ایشان نسبت مذکور شد در کلمات **و طبع** مثال سکون
 لازم مد مثل لام الم و المصق و المکر و سین طسم هر کانه و برایست
 بکرمین **سین** و نون **ن** در او و القآن و او و القم مثال سکون لازم **حرف**
 مظهر مانند **هم** الم و المصق و المکر و صا المصق که بعضی سوره و بعضی در
 بیت حفصه نون **سین** و نون **ن** و با حرف مقطوعه و هم مظهر اند

و احتیاج

و احتیاج بسیار نیست زیرا که هر یک در اول سوره مکتوبه و مد که حرف مقطوعه خوانند
 مدغم و نه هر مظهر از جمله واجب است بلکه قرا تا یکد و با لغت در ایشان زیاد
 کرده اند چنانکه بسیار و افزون تر و بیش کافی در رساله کبیر ستمی تحفه القرآن تحریر
 یافته مثال سکون عارض مد تم مثل **قال له** و **الرحیم** ملک در قرآن است که بر و مثل
 سکون عارض مظهر مانند **الو الالباب** و **یؤمنون** و **تستعین** و در سبب
 هر چه لازم باشد به قرآن استقفا در مد آن بطریق اشعی و اگر مد در آن
 خلاف نسبت و آنچه عارضی باشد طول و نوسط و قدر در آن جایز باشد و از جهت
 اعتبار بعضی ض طول و عدم اعتبار آن قدر رعایت جانبین نور است
 این سه حرفی وجه کاه بر بارش که وقف با سکون یا اشتمال کسبه باشد
 در آنچه اشتمال رود و اگر موم کنند معجز از قدر نباشد که موم انداختن چیزی
 نایک حرکت الت و غیر ایشانند و دانند که بر بعضی از حرکت با نسبت
 حکم و عمل در ادوات است که در او بغیر از نسبت و امکان در کلمات ثلث

جایز است و اشتمال در کلمه نباشد پس در موم در کسبه و مضموم هر چه پیش
 پس در مثل کلمه تستعین در حالت وقف هفت وجه ممکن است طول و
 نوسط و طول غیر با سکون و طول نوسط و غیر با اشتمال و غیر با موم در مثل ملک
 موم المکر چه در هر طول و نوسط و غیر با سکون و موم از طول مد تمام است
 که بنا بر قرآن تمام چهار الف مظهر است و نوسط الف و موم یک الف
 و تقصیر چهار الف که در فضایل ایشان است نسبت بعضی کفیه سماعیت از استقامت
 کفیه است که مشهوره با موم باشد و بعضی کفیه اند بعضی آنکه شکر معهود می
 توان کسبه مثلاً **الم** الف یک آنست عقد است نه سبب از رزق است که
 و نه سبب از رزق است چنانکه صله در مظهر اختیار کند و عمل به الفیاس
 و بعضی از استقامت آن گفته اند که هر جا مد باشد که طول و نوسط و قدر در آن
 جائز باشد در طول مظهر الف تقصیر کند و در نوسط الف و تقصیر یک الف است
 اعمم با التقصیر و گفته اند در هر مد که طول و نوسط و قدر جایز است و در

ان

ان حکم حرف مد باشد مثل تستعین طول اولی است از نوسط و نوسط است از قدر
 و اگر یکی حرف مد حرف لاین باشد مثل **تستعین** قدر اولی است از نوسط و نوسط است
 از طول که سبب معنوی تقصیر با لغت در نون و آن از برای حرفه باشد مثل مد کردن
 در کلمه و ما کنت بجانب الغور و ما کان الامه لیسعیرتیم و لا یطون و لا رب و ما تشد
 اینها هر جایی باشد جهت سبب لغتی مد کنند و اینها هر چه مد تعظیم است در کلمه
 علیه لاله الا الله و لاله الا هو و لاله الا انت که فاعلان مد تقصیر جهت تعظیم
 و قصد سبب لغتی شریک از ذات مظهر کسبه حضرت باری تعالی این مد میکنند که
 قصد سبب معنوی است نه سبب لغتی که آن همه است منفصل که بعد از حرف
 مد واقف شده زیرا که سبب لغتی محو است این نسبت بلکه سبب معنوی و مقصود
 ایشانست و آن سبب لغتی است بر اوست هر چه قصد سبب لغتی شریک در
 کلمه نوسط از برای هر قرآنی که گفته شد **به** آنکه کاه مصفت سبب مد تقصیر
 شمه خواه همه خواه سکون مد و قدر جایز باشد بنابر اعتبار با کردن بعضی

و اعتبار آن پس اگر چه در آن اول سوره الکرمان و وصل کند بلفظ الله که بعد از آن
 هر یک هم قرآن قتل و فقر کنند بنا بر علم اعتبار بعضی و اعتبار آن و حکم و اذاجا
 امری بخیزد هم قرآنی در قرآن است و درین حال قرآنی باشد که آنرا سبب باقی
 نیست اگر از سبب هم باشد مثل هر آنگاه که هم با بدل هم اولی یاد در قرآن است
 بزرق اولی درین حال مد اولی باشد **فائد** بلکه در قرآن عظیم و فرقان کریم شریف
 موضع است که هم در استفهام با الف لام تعریف جمع است و همه الف لام تعریف
 با بدل کردن با الف و آن کلمه الزکرین است و در موضع انعام و الله در یک
 موضع سوره یونس و الا ان در در موضع سوره یونس و الله دیگر در سوره غافل
 و درین مواضع با تعاقب هم قرآن واجب و لازم باشد جهت رفیع القاد
 ال کتبی و این مدله تفرقه و منقلب و مبدل گفته اند و تفرقه از جهت
 این گویند که این مدله تفرقه کرده میان همه خبر استفهامی که در همه
 استفهام مدله باشد و در خبرش و منقلب و مبدل جهت این گویند

که بنویسد

و بعضی از صفات خود ذکر کرده است و از واجبات شمرده اند اما آنچه این
 فقیر از استاده کسرات مکی صفات الوصل ال حوال رحمة الله الملك ال
 علی الله هو مات و اجبی و ایم و رقم صدق و رضا یعنی از رضا حافظ
 حم و حم و علی بن موسی الرضا علیه السلام و الشیخ شریف فرموده بلکه اولی
 و معنی آیه است که از سبب و بیعت و بیعت و بیعت است و اولی و الله شریف
 الشیطان الرجیم است و زیاده بر این جائز دانسته اند و آن ایست خود
 بالله السميع العظیم و الشیطان الرجیم و الله و الله الشیطان الرجیم
 ان الله هو السميع العظیم و الله الشیطان الرجیم و الله و الله الشیطان الرجیم
 خود و علی قرآنی شریف که اولی و الله است که استغفار بیعت اولی است
 همچنان؟ زیرا که در سوره مبارکه نوح و شریف و ذکر کرده است و اگر در حضور قاری
 مستحق باشد که استغفار است که بنویسد و اگر مستحق نباشد یا در
 نماز باشد آهسته بخواند و وقف بر آن و وصل نماید در قرآن خواهه بسم الله

و حق

که همه خبر منقلب با الف و جمع قرآن متفقه در مدله است و آن سر اولی
 از تسبیح سبحان سبحان با الف و اگر در آن تسبیح در لغت آن سر اولی
 نیست و در اصطلاح همه قرآنی تا در میان همه و الف خوانند است هر کجا اول
 معنی کرد **فصل سیم** در بیان اعوذ بالله کفره الت و بسم الله
 خوانند و اگر چه بیان اعوذ بالله درین باب مناسب نبود زیرا که از جمله سوره است
 اما چون مقدم بر تلاوت است و بعضی از قرآن را در جواب او فرشته اند بنا بر آن درین
 فصل ذکر شده بلکه استعاذت کردن در اول تلاوت علی است سید باشد
 و اگر از قرآن است که اعوذ بالله گفتن در اول قرآنی از جمله استغفار است
 بعضی گفته اند که از جمله واجبات است و سید باشد که در سوره مبارکه
 شریف است فواقرات القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و درین
 القاب و قسم القاد یا الواصل ال رحمة الله الملك الباری سوره مبارکه
 البقره علی القاری که یکی از انا کبر درین و علی قرآنی کلام رب العالمین است

قرائه کند غیر از آنست که بسم الله گوید یا ترک کند اما در اجزای سوره بر آیه
 ترک اولی است و در کتاب معتبر مذکور بود که هرگاه در حالت تلاوت یا کبریا
 یا کلمه شریفی که کلمه اول آیه جلالت باشد یا در آن کلمه ضمیر بر آن باشد
 که در جمع حضرت باری تعالی باشد یا در سوره یا بسم الله کند اگر چه در صورت
 بر آیه گفت است که جهت رعایت ادب و تعظیم حضرت الله تعالی است و به
 بسم الله کند و به باید دانست که خلافت میان قرائه در اول هر سوره
 ابتداء به بسم الله کردن و ترک آن و غنودن و عاصم و قاعون و ابن کثیر و
 کس که صاحب بسم الله اندند ترک بسم الله در اول سوره جایز
 نیلند بلکه نزد ایشان ابتداء به بسم الله در اول هر سوره از سوره
 قرائه از جمله لازم است و با قرائه ترک کرده اند هر گاه خواهند
 بسم الله الرحمن الرحیم را وصل کنند بسوره چه در صورت محفل
 است اول وصل طوافین و هر چه قطع طوافین است و قطع اولی وصل
 ثانیه

نیز چه در هر دو وصل اولی و قطع ثانیه و وجه ثانی اولی و وجه است و وجه در هر دو
 قرائه قیوم و ناسپند بیواست **فالتق** علیها قرأت کفره اند که در سوره
 است که بسم الله الرحمن الرحیم را با برسان وصل نماید که در اول سوره
 بسم الله و هر چه **لا** قسم به يوم القيمة **بسم** عجم در نقلی **جبار**
 دلیل لاطف فلان **بجسم** لا اقسام بهذا البلد **ششم** لم یکن **هفتم**
 الکیم النکاح **هشتم** و بل لكل همزة **نهم** ثبت بلا اله سب
فصل **جبار** در بیان اختلافات قرائه سوره در فاتحه و اخلاص
بدانکه سوره فاتحه بهفت آیه است برخلاف در تعبیه این آیه خلاص
 کرده اند جمع بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه گفته اند و هر طراط الذین
 انعمت علیهم فی المعصوب علیهم و لا العنا لین این کلمه را یک آیه
 دانستن و بعضی بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه دانسته اند رب العالمین این
 جمله را یک آیه شمرده اند و هر طراط الذین انعمت علیهم را یک آیه گفته اند

و این سوره که تکریم است و چهارمین است که مکی و مدینیت و هویت نازل
 شده است و این سوره در فاتحه کتاب و ام القرآن و سبع المثانی سوره
 است گفته اند و این سوره صد و چهل و دو حرف است و در نسخ معتبر مکتوب
 بود که این سوره صد و چهل و دو حرف است و پنجاه و دو حرف است و چهارم از
 هر که این سوره بخواند حضرت و ابی العطا با ثواب صد بیت و چهارم از
 پیغمبر با که است که بسم الله الرحمن الرحیم تلاوة القرآن فی تمام البیت و اطراف النبی
 و احسن ما سجد و الاله لاله الاطهر و چون بجزان خوانند این
 سوره نازیم نیست بنا بر آن واجب و لازم است بر قرائه این سوره در سجده
 بخواند تا نماز صحیح باشد یعنی باید هر حرف از این سوره مقرر شود اخلاص در
 عایت نشد و بدو اعراب نماید و هر دو صفت انشاء واجب است که حرفی
 از کلمه بیکر تکرار نگردد و ملازم است بر قرائه در عایت نظر قرآن کند
 و بعضی از است آن گفته اند که بر قرائه لازم است که در حال تلاوت

هر کلمه را که بوسیله اشرف الاله است و هر کلمه که در هر دو وصل
 بناید خواند حرفی آن کلمه در آن کلمه تمام کند بعد از آن شروع بکلمه دیگر
 کند یعنی چنان بخواند که حرف آخر کلمه سابق ملازمه اول کلمه لاحق نماز نشد
 بیون شش نفس و شش خوانند و لوله لا اذکم تلاوة کونین و سوره و بیست
 تبیت که قرأت کند و امثال اینها و باین نوع تلاوت کردن قیوم و ملازم است
 چنانکه جمیع القراء بر آنند که برین طریق تلاوت کند و حضرت سوزنی است
 در سوره حمد که شهادت با هم شیطان بهم میرساند اول **بسم**
 کیو **بسم** **بجسم** **ششم** **ششم** **هفتم** **هفتم** **هفتم** **هفتم** **هفتم** **هفتم** **هفتم**
 مذکور است که در آن از آخر کلمه قطع نکند و باقی کلمه وصل نکند
 که دلیل شوق و طهارت از کلمه الله جلالت است و بر آنست که هر کس در وقت
 از مالک قطع نکند و باقی کلمه وصل نکند که کیو شود و کافر از آن است
 جلات زد و باقی کلمه وصل نکند که کیو شود و کافر از آن است قطع

نکند و در نهیست تعیین وصل نکند که نشود و تا از آن وقت جبران زد و به علیهم
 داخل از آنکه عقل کرد و باز از غیر المعصوب قطع نکند و به علیهم وصل نکند
 که جعل شود و بعضی از اسعادهان گفته اند که هر گاه علم است که در کوفه اگر
 چنان خواند که دل او بر با شیوه شهابیت با هم شیطان بهم میرساند نه با آنکه
 اتم شیطان در جمل نیست پس این تاکید و طمعی لغایست از جانب قرآن که
 چون صحت نماند بخواند فاتحه کتاب است کمال احتیاط در تلاوت و
 قرات آن بی آنکه در چنانکه حرفه سکنه لا محتمک و متحرک در سکان و مشدود
 محقق و متوقف در مشدود در کلمات تا باعث نقصان و افشای نماند نشود
 در بعضی از کتب قرات که بنظر رسید مکتوب بود که در جمله بیجه و بی
 وضع است باید که احتیاط که تا نماند از صحیح باشد ذکر او را باعث عقوبت
 میشود اما آنچه اتم و لا بد است این را در حقیقی آن موضع ظهور درین مختصر
 ذکر کند با بسم الله از آنجمله خود که میان هر حرف است یعنی از هر حرف

که

درین هر دو موضع واقع است صفت استعمال و اطلاق بی آنکه در وقت
 استعمال نیز بسالعه تمام نامیر تا ازین ظاهر نشود و صحت نکند تا مشبه
 بر آن در بد آنکه علم است که مالک با نجات العوضان که با هم فاعل باشد
 و قرات چنین الفا میخواند که صفت مشبه باشد او غیر الایام که صمیم
 الهم دریم مالک و میخواست در مالت الف و حواله الف و یک الف باقی قرات
 ظهرا و خوانده و حمره لفظ ایک و ایک در ارتقا تحقیق و تسهیل کالیبا
 خوانده و با قرات در ارتقا و وصل تحقیق میخواند و حمره نیز در حال وصل
 مثل با قرات تحقیق روایت میکند و قنبل که او را این گفته است لفظ
 المراد و مراد است کلمه المراد و مراد است کلمه المراد و مراد است کلمه المراد
 و حقیق که او را حمره است کلمه المراد و مراد است کلمه المراد و مراد است کلمه المراد
 حمله کرده صادر از اینچنانکه صادر میزد و نه از آنکه حرج و خلقت که را در
 دیگر و است المراد و اشتمال کرده و مراد است کلمه المراد و مراد است کلمه المراد
 علیهم السلام

علیهم السلام در هر دو موضع یعنی تا خوانده و قفا و وصل او باقی قرات که تا میخواند
 و این کثیر در مطلق و قاون بخلاف غنه یعنی نیم علیه در هر دو موضع میخواند
 و اطمینان به نیز گفتند چنانکه در این از صفت نیم نو که در هر دو قرات است
 نیم خوانده اند و **بما ان** السعاده الله تعالی اللارین که سوره اخلاص
 مکینت و بعضی بر آنند که مدسرت و موازیه کل است و شصت و شش
 حرفت و این سوره نیز در مدنی و عراق جدا لایه است و نیز در مدنی و شش
 لم یلذیک آیه است و باقی قرات که یلذ لم یلذ لیک آیه در آنستند و بخوبی
 این سوره است که در سوره حمد گفته شد پس باید که هر حرف از این
 خود با صفات مقرره اخراج کند چنان تلاوت کند که سکان لا محتمک
 متحرک در سکان نکر خواند و لفظ احد که در اول این سوره واقع است اگر
 وصل کند با هم جمله در آن منکلمه نون تنوین که سوره باید داد و به
 ترفیق باید خواند و اگر در حکم احد و وقف کند و استیلا لفظ جمله نماید

درین حال بنحیج قرات با بیکه و حرف دالک در آخر الفاظ این سوره
 مکتوب است قفل که اگر بر آن کلمه وقف نماید قفل زیاد با بیکه در وزن
 لم یکن له در لام که انعام بر غنمه کند از بر اجمع قراءه و بعضی که از عالم
 است گفتوا بضم فاقیه و او منون تا خوانده و بیکه را در یک عالم است و جمعی
 از قراء بضم فاقیه بهره منون تا می خوانند و او سحر است و حمزه سکون فاقیه بهره
 منون خوانده در حالت وصل و در حالت وقف نقل یک حرکت بهره
 بقا و حذف بهره میکت که کفا باشد و نیز در وقف بدل میکت بهره
 بر او مفتوحه که بعد از زوال الف باشد بدل از تنوین و سکون فاقیه بهره
 منون خوانده و وقف و وصل و باقی قراء بضم فاقیه بهره منون می خوانند **فصل**
پنجم در بیان با کتایه **باید** که با کتایه تا هر بیست که فصحی
 مفرد صغیر مذکر باشد مثل به و له و فیه و علیه و نظیره و غلوه و اجتهاد
 و ماه و بیاید دانست که اگر معبر است سز در قراءه حال تلفظ است زیرا

که

مکتوب میگردد هفت سوخته است اول ایستاده در سوره بقره **حکم**
 افتد در سوره انعام **سیم** کتا همیشه **چهارم** حب همیشه **پنجم**
 مالیه **ششم** سملطینه و این چهار سوره از سوره الی آیه است **هفتم**
 مابیده در سوره القارعه **باب هفتم** در بیان مسخت قرات این
 مسختی بر چهار وصل است **فصل اول** در بیان صفات حروف از
 چهار مسختی است و علی گفته اند که از صفات ان قدر واجب
 است که حروف از یکدیگر بیگانه گردند پس هر حرفی را با صفات مقرون
 حکم باید کرد تا بجای له از تنوین خود را بشود و صفات مشهوره آن
 هر چه صدقند و دیگر هم صدقند هر چند به صدقند هر چه صدقند هر چه صدقند
 اطباق صدقند انشقاق انزلاق صدقند الصمات هم صدقند انشاق آرا
 ز است چون در کل حکم با این حروف صورت را ضعیف بهم رسد و نفس
 بان چهار صدقند و بکنی بهم نیز سانه چنانکه در ضعیف منقطع

مذکور در بعضی از الفاظ مخصوصه صارت مثل بیاده و نضل و نون که
 و اشتغال نیز است که بعضی حرکت با وصل خوانده اند و جمعی سکون تا و علم
 صلح قرات کرده اند بدانکه هر ضمه که در سوره زمر در قرات بعضی غیر
 صلح خوانده میشوند زیرا که اصل او بر ضمه لکم بحیث حرف شرط الفاقیه
 است و ترتیب آیه کریمه بر این ضمه است و این تشکریه ضمه لکم و ما
 نفقه در سوره هود و جمیع یک از قراء صلح کرده اند زیرا که اصل کلام است
 نه ضمیر و ما لم یمنه خواه بصیغه غیب و ضمه و صیغه و خطاب هر صفت
 شخو نیز چون صلح نکند زیرا که از اصل کلام است نه ضمیر مفرد صغیر
 مذکر و بیاید دانست تا اسکت که مذکور میشود اگر چه از اصل کلمه نیست
 اما آن بیخمس ساکن است خواه در حال وصل و خواه در حال وقف و حرکت
 دالک آن پیشتر قراء غلط و مذموم است و تا اسکت بی است
 و شیخ جزر الکنه از اذکنه بفتز مذکور مسخره و آن هم درین مختصر
 مکتوب

کرد از آن جهت معلوم گفته اند و آن که حرف است مجتمع در کلمات **نقصه**
شخصی مستکن و با حرفی هم صفت جبهه در آن جبهه او از بلند تا کویند
 چون افکار در حال تکلم با این حرف بلند میشوند و نفس آن جا برهنه
 بلکه در آن بلند است یک بهم میرسد و صوت منقطع میگردد از آن
 جهت جبهه نامیده اند و آن نوزده حرفند مجتمع در رتبه کسب ظلال قرین از
 غرض این مدعی شده است که ماکونند چون این حرف از نوینا خود بجای
 الایضه اندازان جهت شده نامیده اند و آن هشت حرفند مجتمع
 در کلمات **اصف و طابت** و مقاصد و قرصوف از ایشان صفت
 رخساره دارند و بعضی دیگر نامیده شده و نحوه کویند نحوه مستقیم
 کویند چون این حرف بمسقی از نوینا ادا می شود بنا بر آن نحوه گفته
 اند و آن شانزده است **ثانی** **خ** **ش** **ص** **ظ** **ع** **ز** **ح** **ط** **ب** **ک** **ق** **ج** **د** **ز** **س** **ه** **و**
 شده و نحوه شمارده اند در لفظ **لم** **ن** **ل** **ع** **ر** **ع** **ن** **ف** **ی**

نه

نه چنین است و میشوند که از مشدود باشد و هر هجی آن است و می شود
 که از زوجه باشد پس مابین شده و خواجه باشد استعلا طلب
 بلند کرد است چون زبان در حال تکلم باین حرفی مایل بکام بالا
 میکنند از آن جهت مستعد نامیده اند و آن هفت حرفند مجتمع در کلمات
حرف ضغناظ و غیر این هفت حرف استعلا دارند استعلا طلب
 پس کرد است چون زبان در حال تکلم باین حرفی مایل بکام بالا
 میکنند پس آن مستعد گفته اند و آن هفت و دو حرف اند مجتمع در رتبه
 کسب **حرف بخت کز غدی جمال اند** و در اطلاق طبق کردن و پوشش
 منقل است چون زبان در حال تکلم باین حرفی مایل طبق میشود و کام
 بالا می آید و از این جهت مطبقه نامیده اند و آن چهار حرفند
 مجتمع در رتبه کسب **مصن طظظ** و غیر این چهار حرف هم صفت استعلا
 دارند و استعلا کنند است چون زبان در حال تکلم باین حرفی

از کام بالا که می شود و از آن سبب منقطع گفته اند و آن است و پنجاه
 حرفند مجتمع در کلمات **تجدد حروف** **توم ریل کون کعبه** از لا
 ق طرف و نیز از هر چه را کویند چون این حرفی را از طرف له رت و رس
 از طرف نشانی این اخراج میشود و در فرج خود خفیفه و بسبب نام
 ادا می شود بنا بر آن منقطع نامیده اند و آن هشت حرفند مجتمع در رتبه کسب
فرتلب و با حرفی هم صفت اصمات دارند اصمات بعضی
 ثقل منبع است چون این حرفی ثقیل و کران از فرج خود ادا می شود
 از آن جهت مصححه گفته اند و اهل لغت گفته اند که منبع است
 که صغیر با مخرج در و مخرج هر دو که هم حرفی از مصححه باشد و هیچ
 یک از حرفی **مز لقه** در او نباشد از آن است که **عجید و عطل**
سر **لا** گفته اند و حرفی مصححه است از آن حرفی مجتمع در کلمات
الجه حرف قاضی لفظ نظاد بهر کشت غلام و صفات که صدتیت

با صفت

با صفات ماقده نمانند استثنای **اول** **صیف حوم** **فقه کیم** **نقشی**
جهارم **پنجم** **ششم** استعلا صغیر است کرد است یعنی
 صورت که مش به صوت طویل باشد چون در حال تکلم باین حرفی
 صورت که مشابه صغیر بخشک باشد از این ده نوع در اینها نامیده میشوند
 بنا بر این صغیر گفته اند و حرفی متصف بصغیر است **اند صاد و سین**
و ناقصه جنبه بلند است چون این حرفی در حال سکون در نوین
 خود مرتبه بلند از آن سبب گفته نامیده اند و حرفی متصف بصفت
 فلهه بین اند مجتمع در رتبه کسب **قطب جد** **نقش** **نقش** **نقش** **نقش** **نقش**
 شد است چون این حرفی در نوین خود مدیسین و منتشر میگردد از
 آن جهت نقشی نامیده اند و آن خاصه همین است و پس این حرفی
 را کویند چون این حرفی که متصف بصفت است و پس این حرفی
 اخراج میشود و بنا بر آن لین گفته اند و آن او مساکین ماقبل مفتوح

و با آنکه ما قبل مفتوح است اخراج بر کشیدن است چون زبان در محل
 تکلم باین حرف که متصف بصفات اخراج که آن **لام و ن** است از طرف
 بر میگرد و میل بانوان دهن میکند و بعضی از استادان گفته اند که این
 حرف میل میکند بکنار زبان و سر زبان در محل گفتن کج می شود و میل
 بانوان دهن میکند از آن سبب منحرفه نامیده اند استظهار طلب
 در آن کردنت چون این حرف در مؤنث خود دراز می شود و در آن زمان جهت
 مستطیل گفته اند و آن خاصه مخارج است و بعضی معنی دیگر گفته
 اند استظهار کردن کشیدنت یعنی ضا در کردن کش است چنان
 نگه میکند نه از مؤنث حرفه تا فرجه لام و هم که اول لام نتواند که در
 کسی که زخم بسیار کشیده باشد و هرگاه توضیح و بیان در این
 مکان زیاده ازین خواهند بود بر سهاله گیر نمایند **فصل دوم**
 در بیان حروف مفتوحه و مرفقه بدانکه حروف مستعده همه مفتوحه اند و ترفیق

بجیک

بجیک روزانیت و آنچه متصف بصفات اصطلحیند تفریق اصطلح
 زیاده باینکه حروفی که متصف بصفات اصطلحیند در ایشان
 یکایم باینکه در خصوص در طاکه اگر اصطلحی بی ریش در صد است
 و طایفه مشتمله شود و چهار است از انجا که اصطلحی در مثل کلمه اصطلح
 و مبدع و فرطم و فرسط و در انجا که صفت استعلاقی در کلمه الم تفریق
 ما میان در سوره و الم سلمات و ذاب ان خلاف کرده اند هر دو در هر عمل
 است و ذاب اولی است **باید** حروفی که متصف بصفات اصطلحیند همه
 باریک اند و همه باریک باینکه گفت و تفریق بجیک لان بیکر لام
 لفظ جلاله که الله و اللهم است هرگاه ما قبل ایشان فتح یا ضم باشد مثل
 ان الله و سر الله تفریق باینکه کرد و اگر ما قبل مکتوب باشد مثل اسم الله و
 بالله و قول اللهم ترفیق باینکه در کلمه مفتوحه یا مضموم خواه در اصل ساکن
 مثل الم و القم یا در حال وقف ساکن کرد و مثل تقدر و عیر یا اگر ساکن

ما قبل ساکن ما قبل مفتوح یا مضموم مثل العیر و درین صورت مذکور
 تفریق باینکه کرد و اگر مکتوب باشد مثل ارفی یا ساکن باشد و ما قبل مکتوبه
 کسره اصل باشد مثل فرفون یا ساکن باشد و ما قبل ایا ساکن باشد
 الم از آنکه ما قبل مفتوح باشد مثل غیر یا مکتوب باشد مثل فرفون و درین چند
 حالت ترفیق باید شود مگر آن ساکن ما قبل مکتوبه که غیر اصل باشد مثل
 ارجع و ارجعوا یا کسره منفصل باشد مثل المذرا فی الیوم الی الیوم
 بنا بر روایتی که مکتوبه یا خوانده میشود یا ساکن ما قبل مکتوبه که کسره اصل
 باشد لا بعد از آن بیواطل در کلمه که راست بکسره اصله واقع شده است
 حرف است **ص و ط و ق** از صد در سه موضع اول از صد الم حجاب
 الله در سوره توبه **و م** مرصداً اللطیفان در سوره عم **س** لب الصاد
 در سوره العج و ط در یک موضع فی قرطاس در سوره انعام و قافی در موضع
اول م حرقه در سوره نوره **و م** و کان کل حرف در سوره شعرا و در این

صو

الکلمات کتبه کاف فارسی و حروف صغیر را با بدو در تاجیکه
از نثر خود اخرج شود و حرف قلقل بجای بدو آرد که هر مسکن باشد و اگر مسکن
و قف باشد قلقل همیشه باید که مثل بقلولون و هر باقی و بطور کج و الا لبا حوا
برون و الا لبا حوا و العجیزین و رقیق و بیچ و بیچون و بیچل و بیچل و حروف اخران
چون صلحیت تکرار در نثر خصوصاً را که هر کس که آید باشد مثل الرحمن الرحیم
ملاحظه نماید باید که در تکرار واقع نشود و تکرار طبع است پس چهار است
اصراً آن **فصل** در بیان ادغام بلاکله ادغام بر حروف است
کبر و صغیر ادغام کبر است که اول از مثلین یا متقاربین یا معنی نین که
مترک باشد کس که در نثر ادغام کنند مثلین یا مسکک و مسکک
متقاربین و مضمک و زقم سنجی است مانند الحاحه تلک و فالتقمس
ذو جیب و این در قرآت ابریز و است و عاصم ازین جمله در حروف ادغام کند
اول در کلمه مکتبی در سوره کسوف اصل او مکتبی بوجه نون اول مسکن کردن

در

۱۳
۱۱
و در نثر ادغام کردن بیگ نون نوشته میشود در حوم لامتاد و سوره
در لامتاد اشتم لازم است و اشتم درین موضع بهم آورده است
بعبارت اسکان و بنا بر اشتم ادغام لامتاد ناقص باشد و اصل این کلمه
لامتاد بوجه نون اول مسکن کردن و در نون نثر ادغام کردن و
صورت کتبت بیگ نون شده که نوشته میشود و ادغام صغیر است
که اول از مثلین یا متقاربین یا معنی نین مسکن باشد و در حروف
ادغام کنند و این بر حروف ستم یکی متفق علیه و دیگر مختلف فیهم
اما متفق علیه ادغام هم مثل خواه در یک کلمه باشد مثل کلمه المومنا
و یوحیه و ضراه در هر کلمه مثل و اضرب بعضا الی و ربحت بجارتم
مگر آنکه اول حرف مد باشد که درین هنگام ادغام بنا بر هر دو نیز که حرف
مد لایک الف مد علیه لازم است و ادغام و مد صدق اند مثل فی
یوسف و قالوا هم اما اگر اول حرف لاین باشد ادغام باید که در مثل

نحوه آوگان او یا که لیس در قرآن عظیم و قرآن کرم بسیار بسیار است
و ادغام متقاربین است که هر حرف که در نثر اینان بیگ یکدیگر نیز در یک
باشد بهم رسد مثل الم مختلف در سوره و المرسلات اما این است که در
ابقا و صفت السعلاء و فانی و ذناب آن خلافت هر دو در معنی است
و ذناب اعلی است و لام بل و اول و قل و لام و اول مثل علی یذوقوا بل یکم
و مل سم و قل رب و هل لکم و لفظ هل در قرآن مجید و فون حمید بر این سوره
و ادغام معنی نین است که هر حرف از یک نثر باشد بیگ یکدیگر نیز
از جمله ادغام نال است در نال ظم مثل ذم و ذم و از ظم و اول
قدر نال و نامانند قدر و صلوا و قد بیچین و اگر چه در لکن کتب قرآت
ذکر نال قدر شده اما در ادغام اعم است نه احض تا آنکه در ال عبد تم
و حصد تم و کدت و مانند اینها داخل باشد و تا نانیست مسکنه در نال
و اول و طام مثل کانت تا نیمه و احمیت دعوتی و طامک طامک
مثال

۱۴
مثال اول آمده مذکور مثال ادغام مثلین است بمناسبت ذکرش و وط
در مثل علی احطت و برطت و فرطت و فرطت ناچار است از ابقا و الطبق
طادرا شده مذکور و اولف و لام تعریف در چهاره حرف ادغام میشود
و آن الف لام تعریف در دین هنگام الف لام شمه گویند و آن چهار
ده حرف اینست **ت ذر زس ش ص ط ظ ل ن** مثل
القائون القرات الدین الزکر الرسول الزکوة السلام الشمس و
عها الصلوات و لا الضالین القارق الظالم اللیل النبت و الف
لام نر و چهاره حرف اظهار میشود اگر چه درین مقام جاریت نیست
اما بنی بمناسبت ذکرش و این الف لام درین وقت الف لام قرین
منه و آن چهاره حرف اینست ا ب ج د ه ز ح ط ی ق ک ل م و ن
ی مثل **الآن و البحر الجنة الحسنة الخلد العظیم الفقار الخیر**
القمر الکبیر المؤمن الوالدات الولد السقیم و آنچه مذکور است از متفق

عید چون و عجلان شروع میزند مختلفه و آنچه عالم به هر دو روایت و سبک
 روایت ادغام مفوع ذکران خواهد شد و اما مختلفه فیہ و آنچه عالم به هر دو
 بیت ادغام کردنی آن نون معلقه علی کسم چون کانت در معنی و ناد زوال
 در کلمه کسبت ذالک در سوره اخاف و یا لا ریم در لفظا رکب معنی از سوره
 هود و آنچه سبک روایت ادغام مفوع کانت روایت سبک است و آن نون
 یکس است در وادوالقرآن و نون ک در وادوالنعم الرجال و صل و در وقف
 و در وقف باظها ریمونه و نون ک در وادوالنعم الرجال از مثل اخرتیم
 و آنچه نون در باقر است و مختلفه فیہ عالم به هر دو روایت باظها خوانند
 و آن ذال است نیز در مشق حرفی **ت ذ ز س ص** از نوکر از جعل
 و از صوا و از زین و از سعه و و از حرفه و ذال قدر نوزدهم است حرفی
ذ ز س ص مثل و لقد جعلنا و لقد نزلنا و لقد نزلنا و لقد
 صیغ المذوقه متعجب و لقد حرفه و لقد صیغ و لقد ظلمک و کانت انیت
 ساکنه

ساکنه نیز در حرفی **ش ذ ز س ص** مثل کذبت شود و صیغ جنون با صفت
 زود هم انیت سبع سنا به و صحت صلوا هم و کانت مخلصه و لام کل نیز
 در حرفی **ث ت ث ن** مثل مثل من تقون و بهای تقوت و بهای تقوت و لام کل نیز
 حرفی **ذ ز س ص** مثل مثل بل تقون و بهای تقوت و بهای تقوت و لام کل نیز
 ضلوا و بل صلوا و بل صلوا و بل صلوا و بل صلوا و بل صلوا و بل صلوا
 بین موضع **اول** او یغلب موسی و **م** و ان تعجب تعجب **س** و قال
 از به هین **ج** و فاذهب فاتک **ج** و ان لم یأت فاک **ک** و نیز
 میم در موضع **اول** مثل یغلب **ج** و ان تعجب تعجب **س** و قال
 کلهم هم به هر دو روایت ادغام مفوع چون نکه ذکر شد و ساکنه نیز در
 کلهم حرفی هم در سوره سب و ساکنه نیز در لام مثل و ایسر لکم هر دو روایت
 و لام فعل میم در سوره ذال مثل یفعل ذالک هر دو روایت ساکنه نیز
 شود آن در هر موضع است در سوره آل عمران **اول** میم در و صواب الکیه هم

و هم میم در و صواب الکیه و ذال ساکنه نیز در مثل جنبه نبتا در سوره طه
 کذبت در سوره طه و ذال ساکنه نیز در مثل لبثت و لبثت و او و ث
 نام ما لکم که ما نمانده نیست ذالک عالم در لفظا خبر به هر دو روایت ادغام مفوع
 چنانکه گفته شد و ذال ساکنه معلقه علی کسم چون کانت در معنی و ناد زوال
 ذکر بقدر یکی عبده ذکر **ح** و در بیان اسهام نون ساکنه و نون
 تنوین بدانکه نون نون لکه که میگویند کسب است مثل میوان و نون تنوین
 نون است مساکن که در لفظا از نون نون و نون نون که حاصل می شود مثل ضمیم او
 علیه و ضمیر و این نون در صل حاصل می شود و در حال وقف در آخر کلمه
 من شد در فعل حرفی پس هم گاه نون ساکنه و نون تنوین بخلافی
 بر سنده لکم یکبار حکم کرد و در ظاهر ادغام و عقب و حرفه اظها را
 هر دو روایت نون ساکنه و نون تنوین نیز در حرفی و حرفی خلق
 نشانی است **ذ ز س ص** نون ساکنه در یک کلمه و در کلمه و تنوین در
 کلمه

کلشالی وینا و من و زاکر و آئته الا الله مثل ستم و من باجو و حرفی مثل
ع اغت و من و عالم و سماه علیه مثل **ج** و اخر و من حاد و علیه حکیم مثل
ج فیه مضنون و من غل و ما غل **ح** مثل و المخرجه و من غیر موسی و
 شعه و اظها نون ساکنه و تنوین در بین مقام جبریت بعد از بیانشان است
 نسبت بخلافی ادغام بینشان کردن نون ساکنه و تنوین است نیز در حرفی
 هر دو روایت و شش است **ی** و **ن** مثل **م** من مع مال و صراط
 مستقیم مثل **ل** لکن و ما لکن فقیه مثل **م** من مع مال و صراط
 مثل **ن** من ناصرین و مخلصه و غفیر لکم ادغام نون ساکنه و تنوین در بیضا
 جهت فریب لغز ایشان است نسبت بخلافی من مع مال و صراط
 تشدید علی هر شیوه و در لام و لا بجزیه هر چهار روایت و ادغام بیخته
 در لام و آن جهت شدت فریب لغز نون است نسبت به لام و لام **ن** نون
 ساکنه بنا بر قاعده مذکور هر گاه بود و یا بهر ادغام باید که آما چه

و متون است نزد حرفی احتفا و آن با نزهت است **ت ش ج** در **درد** کسری
صض طظ **ق ق** نون مسکن در یک کلمه و متون در هر کلمه مثال
ت انتم و من تاب و جنت تجر مثال **ث** انعمی و ان نمینک و من طظی
مثال ج و من اخینت و من صبا فصبه جمع مثال **د** انار و من ایتیه و کاسا و باقی
مثال ز لنتار و من اریته و لسه اذ لک مثال **ز** انزل و من اراهه مبرکه
زیتونه مثال **س** تنسون و من لکنس و قولاسه بیامثال **ش** انشکر
و من شتا و صبر ارشک مثال **ص** منصرف و من صلصان و عملا صالی مثال
ض معضود و من ضل و قوه ضعف مثال **ط** انطقنا الله و من ططن و حیره
صلیه مثال **ظ** منظر و من ظمیر و ظکراً طلباً مثال **ق** انفسکم و من فضل
و بیتاف را بهی مثال **ق** تنقذون و من قول و زرقا لها مثال **ک** منکم
و من کان و سول کریم و احتفا نون مسکن و متون نزد حرفی با نزهت کانه
 بقیه اقرب و بعد اثباتت بیکدیگر پس هم کلمه چه اقرب بود احتفا بود

موضوع است که اظهار را بداند و او در هر موضوع یکی صنوعان و دیگری صنوعان و باقی
 نیز در هر کلمه یکی الی و دیگر صنیعان و اظهار در هرین چهار موضوع کسب است
 که اگر افعال گفتن مرتبه مضارع شود یعنی آنکه بدین نام میگردند و در هر
 دیگر گفته اند که چون نون مسکن با اول و یا در یکی کلمه واقع شود و اما اظهار
 باید کرد که اگر افعال گفتن حرفی علیه در یکی کلمه جمع شوند و اجتمع اسر
 حرفی علیه در یکی کلمه تشکیل است قلب بدل کردن نون مسکن و متونینت
 بیکدیگر در تلفظ ظاهر کرد و با نون در یکی کلمه و در دیگری در هر کلمه مثل
 اینست هم در بعضی و محیط بالکافیه و بدل کردن نون مسکن و متونین بهم نزد
 باز بر آید آنست که بهمی مؤخر نون است و عنقه و مثلاً ک یا الت حر که نشاء و بعضی
 از اشعار ان گفته اند که چون نون و باقی در چهار یکدیگر واقع شود و از بعد
 ایشان ندر بر تیر است که اظهار شوند و قرب ایشان نه بیکدیگر است که ار
 غام کرد نماز آن است که بدل بهمی کرده اند و درین بهیغام که نون مسکن

و متون

بمعنی کسب و احتفا آید و این مقام جهت آنست که نون را بین حرفی نه چنان
 بجمله نیست که اظهار شود و نه چنان قرب است که ادغام کرد پس میان
 اظهار و ادغام با نون مثال الف لاجبته آن ذکر کرده که الف بر نون مسکن
 ما قبل مضارع باشد پس هر گاه نون مسکن مقدار آن و نحو التفاه مسکنان
 باشد و یعنی حرف مسکن بهمی برسد و در زبان عرب در بی جواهر پیش
 زیرا که التفاه کنایه علی غیر جمله لازم آید **تک** گفته اند که حرفی مستقر
 حرکت در آخر آن از برای آنست که در آخر کلمات باشد و دیگر عوض
 نون ملغوظی و متونینش و در حال وقف مسقط مسکن در وصف رجال
 و وقف بدل بالف باشد **یک** نون مستقر است الله و الحیثه و التاسوع
 بهمی منتهی در مثل علم تالی و سایر جواهری مؤنه علیه باید کرد و بهمی کن هر گاه
 بحرفی بی باشد که بهمی حکم کرد احتفا و ادغام و اظهار احتفا نیز با نون
 علیکم یا کانا و این بهمی با ستم تا هم ادغام نزد بهمی مثل علی علمه و فعلت

بیوسف

بمعنی کسب و احتفا آید و این مقام جهت آنست که نون را بین حرفی نه چنان
 بجمله نیست که اظهار شود و نه چنان قرب است که ادغام کرد پس میان
 اظهار و ادغام با نون مثال الف لاجبته آن ذکر کرده که الف بر نون مسکن
 ما قبل مضارع باشد پس هر گاه نون مسکن مقدار آن و نحو التفاه مسکنان
 باشد و یعنی حرف مسکن بهمی برسد و در زبان عرب در بی جواهر پیش
 زیرا که التفاه کنایه علی غیر جمله لازم آید **تک** گفته اند که حرفی مستقر
 حرکت در آخر آن از برای آنست که در آخر کلمات باشد و دیگر عوض
 نون ملغوظی و متونینش و در حال وقف مسقط مسکن در وصف رجال
 و وقف بدل بالف باشد **یک** نون مستقر است الله و الحیثه و التاسوع
 بهمی منتهی در مثل علم تالی و سایر جواهری مؤنه علیه باید کرد و بهمی کن هر گاه
 بحرفی بی باشد که بهمی حکم کرد احتفا و ادغام و اظهار احتفا نیز با نون
 علیکم یا کانا و این بهمی با ستم تا هم ادغام نزد بهمی مثل علی علمه و فعلت

که کل موقوف علیه را تعلیق نماید باشد از روی معنی نه از روی لفظ مثل
 وقف بر می آرزفتم میفقون و ایضا که به و الذین یؤمنون و وقف بر روح
 قبلك و ابتلاء و بالأخرة کما فی الزبر ان کونینکه وقف در رو خیریت
 و می طلب لا کافرت و ابتلاء بما بعد ان جایز است وقف حسن است
 که کل موقوف علیه تعلیق نماید بشرط باشد از روی لفظ مثل وقف بر
 لله و ابتلاء بر رب العالمین حسن است از جهت آن کونینکه معنی مضموم الت و و
 وقف بر و حسنیت اما ابتلاء بما بعد بدان اعاده موقوف علیه حسن نیست
 مگر آنکه رو اس است که در آن مضموم ابتلاء بما بعد آن بدان اعاده مو
 قوف علیه جایز است و گفته اند که بنا بر وایت که اسم سلمه رضی الله عنهما و
 قع است که حضرت رسالت پناه ص بر سر آیه اوقف مسکروا و بعد از آن اعاده
 موقوف علیه ابتلاء بما بعد مضموم در آنست که وقف حسن باشد و وقف
 نتوان کرد و ابتلاء بما بعد آن نتوان نمود و وقف قبض است که معنی

مضموم

مضموم بنا باشد مثل وقف بر اسم الله الرحمن الرحیم و وقف بر مالک
 از مالک یوم الذین قبیح ان حجت ان کونینکه معنی مضموم نکند و در گفته اند از آن
 حاصل شود و بر این قسم وقف کردن جایز نیست مگر حجت انقطعی نفس و
 بتبیین وجه و آنست و ابتلاء بما بعد آن نتوان کرد بلکه اعاده موقوف علیه باید
 نمود و آنچه علمای فرائد گفته اند وقف بر فلان موضع جایز نیست مراد آنست
 که هر گاه وقف کند و قصد اعاده موقوف علیه نماید بر این وجه و وقف کردن
 جایز نیست نه آنکه مطلقا وقف نتوان نمود **مقصود** در بیان وقف
 بر آخر کلمه و کیفیت آن بدانکه در کلام عرب وجه معرزه است
 اما استعمال نیز و قرآن و وجه است اسکان و اشتمال و رزم اسکان اطلاق
 حرکت آخر کلمه موقوف علیه است و این در حرکات ثلث جاریست طوالت و تکلیف
 و قصر در اجزای است و اشتمال عبارت است از اشارت به مضموم شریفی که حرکت
 موقوف علیه بعد از آنکه مضموم است که با شتم و این در حرکت مضموم باشد

مستند و پس و تو شرطه و قصر را و جایز است بر فریق میان اسکان و اشتمال
 محتمل مضموم بنا بر آنکه هر چه از طول و تو شرطه و قصر که در او وقف با اسکان جا
 یز است در وقف با شتم نیز جایز است در وجه عبارت است از نطق به
 بعضی از حرکت موقوف علیه و آنچه از است دان این فن است می یافتن و اما
 خانه چهار دانگ حرکت است و یا قرآن تن خود دانگ و این مضموم کسره و
 جز مضموم و نطق است پس از نطق بنا شد و بعضی که در نطق مضموم است
 نیز از نطق است اما اعتبار در نطق و بعضی از حرکت است حکم و صل و دارد
 بغیر از وصل در او جایز نیست و این اق موقوف که مگر گوشت او غیر مقرر
 نموده و در نطق از آن و آنرا در **مقصود** در بیان وقف شیخی سبی
 و در نطق و بعضی از نطق تعیین نموده و از برای یکی نیز مقرر داده
 و آن نشانی است لازم و مطبق و جایز و فیکر وجه و در نطق مضموم و قد قبل
 وقف لازم نفاذ است و وقف لازم است که لازم و نفاذ باشد

وقف

وقف در آن کلمه که در وقف نکره فضا را مضموم است معنی کلمه هم سدا مثل وقف
 بر کلمه و کذا لک حقت کلمه رنگ علی الذین کفر و انتم اصحاب الت پس اگر وصل
 کند به الذین یؤمنون العرش صفت اصحاب التا میشو رو گفته که بعضی از نطق
 است از وقف لازم که اگر وصل کنی هم کفر است چنانکه بیان آن در کتاب
 مطهر که مضموم است وقف و وقف مطلق نفاذ است و وقف مطبق است
 که مقید سبب از نطق و وجه از بنا شد و است با بعد کلمه موقوف علیه است
 زیرا که آن کلمه از روی معنی تعلیق نماید در مثل وقفی مالک یوم الذین
 او ابتلاء با یک نغده و در چنین موضع جانب وقف ارجح است زیرا که صفت
 حضرت با نطق نامش و ابتلاء با یک نغده و دلالت بر مضموم مضموم است
 میکند که آن نطق و غیره و آنست که ریت و وقف جایز نفاذ است و وقف
 جایز است که جانب وقف و جانب وصل هر یک یک باشد مثل قول باری
 تعالی که خبر از قول بلقیس سید هدایت آن الملوک ان اذ انصوا اقرتیه انرا

ووجه اول آنست که در این مقام رخصت و وقف کرده اند و وقف قاضی از طرف
 بنابر اینان و وقف قاضی گویند که بعضی در این مقام بنا بر تائیدی و بعضی از طرف
 وقف کرده اند چنانکه در کتب مطبوعه مذکور است اما **علامت لا** و **وقف**
 است یعنی در این مقام وقف نباید کرد **علامت وقف** که **لا** است
 یعنی هر وقتی که سابقا مذکور شد این موضع نیز حکم آن دارد و بعضی
 گفته اند که لا و کافی الی قضیت **فان** گفته اند که کافی الی قضیت
 گفتار و وقف کردن میان عامل و معقول و فعل و آنچه او عمل کرده است
 از حق عمل و معقول و حال و ظرف و مصدر و میان شرط و جزا و میان امر
 و جواب و میان بدل و مبدل منه و میان معطوف و معطوف علیه و میان
 ملوک و ملوک کسبه و میان مضارع و مضارع الیه و میان مستثنی و مستثنی منه
 و میان جر طایفه و آنه و اجزای الی ان و اسمها الی ان و میان اسم
 و جواب اسم و میان حرف و مضاف الیه ان **نکته** گفته اند چه فرق باشد میان

و وجه اول آنست که در این مقام رخصت و وقف کرده اند و وقف قاضی از طرف
 بنابر اینان و وقف قاضی گویند که بعضی در این مقام بنا بر تائیدی و بعضی از طرف
 وقف کرده اند چنانکه در کتب مطبوعه مذکور است اما **علامت لا** و **وقف**
 است یعنی در این مقام وقف نباید کرد **علامت وقف** که **لا** است
 یعنی هر وقتی که سابقا مذکور شد این موضع نیز حکم آن دارد و بعضی
 گفته اند که لا و کافی الی قضیت **فان** گفته اند که کافی الی قضیت
 گفتار و وقف کردن میان عامل و معقول و فعل و آنچه او عمل کرده است
 از حق عمل و معقول و حال و ظرف و مصدر و میان شرط و جزا و میان امر
 و جواب و میان بدل و مبدل منه و میان معطوف و معطوف علیه و میان
 ملوک و ملوک کسبه و میان مضارع و مضارع الیه و میان مستثنی و مستثنی منه
 و میان جر طایفه و آنه و اجزای الی ان و اسمها الی ان و میان اسم
 و جواب اسم و میان حرف و مضاف الیه ان **نکته** گفته اند چه فرق باشد میان

نفس

و اصل اولی است از وقف بنا بر این معنی وقف وصل و جدا بیکی که نزدیک
 باشد و بعضی فرق میان وصل و جدا گذاشته اند و گفته اند که وصل و جدا
 است و اصل اولی بقره است **علامت سکت** است و بعضی علامت سکت را
 فقط می نویسند و بعضی لفظ سکت را در است **علامت وصل** و **علامت جدا**
 اند و قاضی در آن موضع بکند بنوی که صوت بشود اما قطع نفس نشود
 و گاه هست که در یک موضع هر دو می نویسند **علامت وصل** و **علامت جدا**
علامت وصل و **علامت جدا** می نویسند و بعضی اوقات از این دو رمزها
 کو و با و می نویسند آن ای حکم آنست که هر دو را داشت که با و مکتوب است و نشود
 رمز دیگر است که جهت بعضی فواید در مصاحف بنویسند **علامت جدا**
علامت جدا نیز آنست که علامت را آن ای که است پس هر گاه کو
 و با و در مصاحف بنویسند و آن ای متفق باشد همان ای می نویسند و اگر متفق
 باشد میان این ای که جهت کوفه از برای این ای **علامت وصل** و **علامت جدا**

و اصل اولی است از وقف بنا بر این معنی وقف وصل و جدا بیکی که نزدیک
 باشد و بعضی فرق میان وصل و جدا گذاشته اند و گفته اند که وصل و جدا
 است و اصل اولی بقره است **علامت سکت** است و بعضی علامت سکت را
 فقط می نویسند و بعضی لفظ سکت را در است **علامت وصل** و **علامت جدا**
 اند و قاضی در آن موضع بکند بنوی که صوت بشود اما قطع نفس نشود
 و گاه هست که در یک موضع هر دو می نویسند **علامت وصل** و **علامت جدا**
علامت وصل و **علامت جدا** می نویسند و بعضی اوقات از این دو رمزها
 کو و با و می نویسند آن ای حکم آنست که هر دو را داشت که با و مکتوب است و نشود
 رمز دیگر است که جهت بعضی فواید در مصاحف بنویسند **علامت جدا**
علامت جدا نیز آنست که علامت را آن ای که است پس هر گاه کو
 و با و در مصاحف بنویسند و آن ای متفق باشد همان ای می نویسند و اگر متفق
 باشد میان این ای که جهت کوفه از برای این ای **علامت وصل** و **علامت جدا**

وصل

حب و حب منو لست **تمت** بر ضحای از باب دانش و احیای پیشین **بیت**
 و حق تعالی داد که اصلان کار و مومنان در رعایت ضلالت آن نترسند از این عفت
 اعظم ارکان ایالت و بر فضیلت پرده بوتر و بر فضیلت خوشتر از آب صلی و قیام
 است فلسفه التماس این فقیر ضعیف را لیس که فی التفسیر است
 که اگر کسور یا ناملا در الف نفاذ یا عنظم در
 قواعد بشعور و واقع شده باشد
 و بر آن مطلع شوند بایلی
 عضو پوشیده در
 اصالی بقدر
 و مع کونند



و الحمد لله اولاد او هم او را باطن تم التجر قربان قرآن المجید بجزون
 ملک المجد فی شهر رمضان المبارک فی **سال** در بزم رمضان المبارک

(Faint handwritten text, possibly bleed-through or a list of names/terms)

1942
1942

